

که باین طرف بیائی - چون این جواب رسید آنحضرت به حمیت پادشاهانه برآشفت - فرمود تا آب گنگ را پل بستند که لشکر از آب بگذرد - ندانست که همین پل و بال لشکر من خواهد شد .

الغرض چون لشکر پادشاهی بدان طرف آب نزول نمود تمام شب سپاه سلاح بسته بر گرد لشکر پاس میداشتند - روزی شیر خان شیخ خلیل^{۱۱۰} را بخدمت عالی آن حضرت فرستاد که اگر پادشاه کرم فرموده ولایت بهار و قلعه چنار بمن گذارند بطریق امرا سلوک نمایم - و خطبه و سکه آن حضرت رواج دهم - در مهمبای عظیم بکار آن حضرت خواهیم آمد - چون خاطر پادشاه از دغدغه سلطان بهادر گجراتی جمع نبود چار ناچار بصلح راضی شد - و ملک بهار باو گذاشت و شیر خان از رسد غله که جا بجا بسته بود دست باز داشت - خاطر آن حضرت نیز جمع شد - و لشکر از جنگ و از بیدار بودن شبها خلاص یافت - شیر خان^{۱۱۱} سامان رفتن بهار می کرد - و انتظار^{۱۱۲} آمدن خواص خان می کشید - بعد از چند روز خواص خان^{۱۱۳} آمد - در آن روز کوچ کرده دوسه گروه از لشکر پادشاهی دور رفته فرود آمد - چون شیر خان رفت هندو بیگ بیادشاه عرض نمود که چون غنیم از اقبال پادشاهی مطیع شد - بهتر آنست که حضرت نیز آنطرف

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، شیخ خلیل و رفیع الدین را ، .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، از سامان جنگ سامان رفتن بهار ، .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، جلال خان و خواص خان ، *

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، خواص خان که بمهم راجه اندرون رفته بود آمد ، .

آب رفته نژرا، فرمایند - ^(۱) آن حضرت فرمودند که امروز در اینجا مانده فردا آنسوی آب رفته نزول می نمایم - چون شب شد سپاه پادشاهی را به نسبت دیگر شهبها که بیدار بودند فراغت روی نمود .

تَقَلَّسَتْ كَهْ دَرَان ^(۲) شَبْ شِیرِ خَانِ دَرِ خَوَابِ دِیدِ كَهْ اِیوَانِی رَفِیعِ اسْتِ - وَ حَضْرَتِ رَسَالَتِ پَنَاهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ^(۳) دَرِ اَنْجَا جَالِسِ اَنْدِ وَ هَمایُونِ پادشاهِ رَا اِزَانِ اِیوَانِ بیرونِ می فرمایند وَ مِرا می گویند كَهْ دَرِوْنِ دَر آی - بَعْدِ اِزَانِ فرمودند كَهْ شِیرِ خَانِ بَدَانَكَهْ حَقِّ سَبْحَانَهْ وَ تَعَالَى مَلِكِ خُودِ رَا چَند گاهِ حِوَالَهْ بَتُو نمود - مَلِكِ اَلْهِیِ رَا بَعْدِلِ وَ اِنْصَافِ مَعْمُورِ دَارِیِ وَ اَبَادَانِ گِردَانِ - چُونِ شِیرِ خَانِ اِزِینِ خَوَابِ كَامِ بَخْشِ بیدارِ شَدِ افغانانِ رَا طَلَبیدِ وَ خَوَابِ ^(۴) رَا بَیانِ نمود ^(۵) - وَ جِشْنِ عَظِیمِ بَیَارِ اسْتِ - دَرِ اِنِ مَجْلِسِ شِیرِ خَانِ گُفْتِ كَهْ اِزِ زَبَانِ دُرِّ بَارِ اَنْ حَضْرَتِ سِرُورِ كَایِنَاتِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بَرِآمَدَهْ كَهْ چَند گاهِ مَلِكِ بَتُو حِوَالَهْ كَرْدَهْ شَدِ - شَایِدِ كَهْ اِیامِ سُلْطَنَتِ مَنِ اَنْدَكِ باشَدِ - وَ مَغْلِ بَازِ بَهِنْدُوسْتانِ دَسْتِ یابَدِ -

(۱) در نسخه ج ، پادشاه فرمود که وقت پیکه روانه آگره می شوم چون شب .

(۲) در نسخه ج ، در آن شب که شیر خان بر لشکر پادشاهی شبخون افتد خواب دید .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، رسالت و سلطان تخت گاه نبوت صلی الله علیه و سلم

در آنجا جاشین .

(۴) در مخزن افغانی صفحه ۸۶ ب نوشته ، بعد و نوح جنگ این خواب بافغان ظاهر

ساخته گفت ! مگر من این خواب را قبل از فتح می گفتم همه کس تصور می کرد این نتیجه پرداخت ، شیر شاه است ترغیب بر جنگ می کند ،

(۵) در نسخه ج ، خواب را بیان کرد - و شادی نمود باز شیر خان گفت .

(۱) الغرض آنچه شدنی ست بشود - الحال یک دل شده کار از پیش باید برد - بعد مشورت قرار افتاد که چون نیم شب بگذرد بر لشکر سلطانی شبخون بریزد - شیر خان سه فوج آراسته نمود که یکطرف دریاست - از سه جانب (۲) بر لشکر درآیند و دست به تیغ برند هرچه بادا باد - چون دو پاس اول (۳) از شب گذشت لشکر مغل دران شب چون قرار بصلح افتاده بود (۴) بی دغدغه در خواب بود که افغانان از سه طرف چون بلای ناگهانی باواز نقاره و کرنای در (۵) افتادند - و قتل عام شدن گرفت - بعضی امرا که در چوکی (۶) حاضر بودند آن حضرت را سوار

(۱) در نسخه ح و دست یابد الحال یکدل شده بکوشید بعد مشورت و

(۲) در هر دو نسخه الف و ب و از سه جانب لشکر در آمده بر افتند و

(۳) در نسخه ح و دو پهر از شب گذشت - پاس - یک حصه از هشت حصه شبانروز - و یک حصه شب با روز را یکپاس ازان گویند که نوبت پاسبانان تبدیل یابد و بدک می کردند - خفنگان بجای مداران می آیند چنانکه درین زمان نیز مقررات و هر نسبی را پاس خوانند - فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۳۳۳ - و پهر بالفصح پاسی از شب با روز و آن یک حصه از چهار حصه روز و چهار حصه شب چه شبان روزی را به هشت حصه کرده اند و هر حصه را یک پهر گویند و این در هندوستان مصطلح است - فرهنگ اندراج صفحه ۳۹۹ پس پاس و پهر یک معنی دارد و

(۴) در هر دو نسخه الف و ب و قرار صلح در میان آمده بوده .

(۵) از مخزن افغانی صفحه ۹۶ ب معلوم می شود که این واقعه در صباح روز شنبه سنه ست و اربعین و تسعانه وقوع یافت و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۲۲۳ ارقام یافته و قریب صبح در سنه ست و اربعین و تسعانه بال لشکری آراسته و فیلان کوه پیکر بنگ آمد افواج پادشاهی را فرصت ترتیب نشده شکست افتاد - جنت آشیانی در کمال پریشانی متوجه آگره شد و پروفیسر فانون گو در کتاب خود مسمی به شیر شاه صفحه ۱۹۳ تاریخ این واقعه بیست و هفتم ماه جون سنه ۱۵۳۹ ع ذکر کرده و

(۶) چوکی لفظ هندی است در فرهنگ آصفیه جلد دوم صفحه ۱۳۰ نوشته که بمعنی

پاسبانی است و

ساخته راه پل گرفتند - شیرخان مردم را فرستاده پل را^{۱۱} شکسته بود -
لاجرم در کنار آب آمده اسپان را در آب سردادند - آن حضرت
در میان دریا از اسپ جدا شد - سقائی در رسید و مشک را دم داده
بایشان رسانید - برو^{۱۲} سوار ساخته بکناره آورد - سقا را فرمودند
چه نام داری - او عرض نمود که نظام - فرمودند نظام اولیائی - بر کنار
دریا رسیدند - بجای تخت زرین و بساط رنگین بر گاه نشستند - و از
گردش گردون حیلہ باز حیرت برو مستولی شد که در یک ساعت
چگونه حقه بازی کرد - درین اثنا این رباعی^{۱۳} در مذمت چرخ
فرمودند .

ستمگرا فلکا بکروا جفا کارا
توئی چو کهنه ریاضی قتاده بر سر راه
ز هر که^{۱۴} خواه ستان و بهر که خواهی ده

(۱) در هر دو نسخه الف و ب و چون افغانان پیشتر آمده پل شکسته بودند .

(۲) در نسخه ح ، آنحضرت برو برآمد فرمود چه نام داری ، در اکبرنامه جلد اول
صفحه ۱۵۹ از نام یافته ، فضا را از اسپ (آنحضرت) جدا می شوند - مقارن این حال سقائی
حاضر راه ایشان گشت و بدستبازی شناوری او ازین گرداب فتنه بساحل نجات رسیدند -
آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام تو چیست او عرض رسانید که نظام - فرمودند که
نظام اولیائی - و عنایت و مرحمت بجا آورده باو وعده فرمودند که چون سلامت بر تخت
سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهی می دهم - و این قصه بر غصه در نهم صفر نصد و چهل و شش
بر ساحل آب گلگ برگذر چوبه از ممکن تقدیر پرده گشا گشت .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، در مذمت فلک گفتند .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، ز هر که باج ستان و بهر که خواهی ده .

از آنجا با معدودی چند از امرای خاص راه آگره برگرفت -
و اکثر امرا و حاجبان و مقربان و ملازمان که در دنبال آن حضرت
اسپ را در آب سردادند ^(۱) غرق گشتند - چون شب قتل بگذشت
و مطلع روز بر آمد مبشران خیر آنچنان فتح به شیر خان رسانیدند - اکثر
امرا و افغانان و پسران شیر خان برقص در آمدند - سرزده ^(۲) و شش تاره
می نواختند - از آنجا شیر خان ^(۳) با ساز خوش دلی که از عالم غیب بدو داده
بودند بدرگاه پادشاهی آمد ^(۴) - و بنخواجه سرایان گفت که دعای ^(۵) من
بخدمت خادمان بیگم جیو رسانید - که من فرید همان نوکر شما ام که بوده ام -
شما خاطر شریف جمع دارید که پادشاه بسلامتی متوجه آگره شده اند -

(۱) در نسخه آف . در آب انداخته بودند غرق شده .

(۲) سرزده - سازبست که سه تار دارد - برای مزید تحقیق و تصویر ملاحظه کنید
گائید نو میوزیکل انسترومنس انڈین میوزیم - کلکتہ - آر ڈاکٹور میر وارنہہ صفحات ۱۰ و ۲۴
نمبر ۶۳ و ایضا جو فرورکوش در زبان بنگلہ از اس - ام نگور - کلکتہ مضوعہ ۱۸۷۵ ص ۵۵
۶۱ و میوزک اینڈ میوزیکل انسترومنس اوف صدرن انڈیا از مشرک - مطبوعہ لدن ۱۸۹۶ -
صفحه ۱۲۵ پلیٹ نمبر ۵ - و شش تاره - تئپور شش تار را گویند چنانکہ ستار تئپور سه تار
را گویند - فرہگ انڈراج جلد دوم صفحه ۳۹۹ .

(۳) در نسخه ج . شیر خان بدان ساز خوشدل شده کہ از عالم غیب .

(۴) تر محزون آفتابی صفحه ۸۷ از رام یافته ، در وقتی کہ حنت آشیانی از نخل برآمده
متوجه بل شدند خواجه معظم را با یک کس دیگر فرستادند کہ مریم مکانی بیگم پادشاه را رفته
برآرند - چون ایشان بدروازة محل رسیدند افغانان بقتل و غنیمت در آمده بودند هر دو
بشهادت رسیدند - فرصت آن شد کہ یک کس از مردم حرم تواند بر آمد - درین اثنا شیر خان
بدروازة محل رسید ، الخ .

(۵) در نسخه ج . دعا، من . خادمان محل رسانید کہ فرید همان نوکر شما ست کہ بوده
است شما خاطر شریف .

و شما را بعد چ ... روز بخدمت ایشان میرسانم - بعد ازان عهده‌داران ایشان را طلبید آنچه راتبه^(۱) ما کول و ملبوس بود مقرر نمود - بعد ازان منادی فرمود که همه مغلانی که^(۲) در لشکراند یکجا شوند - ایشان را خیمهای دیگر بگرد بارگاه شاهی برپا کردند - گویند که چهار هزار مغلانی در گرد سرایرده بارگاه جمع شدند - و هر مغلانی^(۳) را که آدم داشت خرج راه و مرکب داد که برود - خواص خان و افغانان پیر که خدا ترس بودند بجهت نگاهبانی ایشان و بارگاه پادشاهی تعیین نمود - که دلجوئی و غم خواری ایشان بواقعی کرده بتقصیر از خود راضی نباشند - و منادی دیگر کرد هر افغانی که بجانب مغلانی بد بگرد خودش بریزند - بعد ازان بدیوان خانه عالی آمده بر تخت زرین^(۴) جلوس نمود - و هنگام جلوس دوگانه شکرانه ادا نمود - و این دو بیت گفت -

(۱) در نسخه ج و مراتبه کول و ملبوس محل بوده مقرر .

(۲) در نسخه ج ، همه مغلانی لشکر برگرد بارگاه پادشاهی جمع شوند گویند که

چهار هزار .

(۳) در مخزن افغانی صفحه برادر و نفته مردم را حکم فرمود که هر کس هر جا خواهد

برود و بموجب امر شهبان فرزندان و اهل و عیال عقل هر کس هر جا خواست بدر رفت ، ه

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، بر تخت زرین و سیمین و صدق جلوس ، در اکبر نامه

جلد اول صفحه ۱۵۹ مرقوم شده که : این قصه بر قصه در نهم صفر (۹۳۶) نهند و چهل و شش

بر ساحل آب گزگ بر گذر چوسه از بیکر تقدیر پرده گشا گشت ، و در همایون نامه تصنیف

گلبدن بیگم ذات بابر پادشاه صفحه ۱۴ نوشته ، از بعضی ها دران فطرت اصلا و قطعاً نام و نشان

یافته نشد - ازان جماعه عایشه سلطان بیگم دختر سلطان حسین میرزا و بیچکا که خلیفه پادشاه

بابام بود و بیگم جان کوکه و عقیقه بیگم و چاند بی بی که هفت ماهه شکم داشت و شاد بی بی

که این هر سه حرمان پادشاه بودند - ازان چند کس اصلاً و قطعاً خبر هم نیافتند که در آب

افتند یا چه شدند - هر چند تفحص و تردد کردند اصلاً معلوم نشد که چه شدند ، ه

خدا یا^(۱) توانا تو نگر تونی : توانا و درویش پرور تونی
فرید حسن را تو شاهی دهی : سپاه همایون بپاهی دهی
بعد ازان شکر و سپاس بجا آورده شیر شاه عالم خود را خطاب داد :
ازان طرف همایون بادشاه روز و شب کوچ کرده با پانصد سوار
که در راه برو جمع شده بودند با آگره رسید - بعضی امرا که در صوبها بودند
جمع آمده مشورت کردند و خزان بادشاهی کشاده فرمود تا نوکر جدید چاکر
گیرند - ازان جانب شیر شاه یک هفته در میدان فتح مانده و محلهای^(۲)
بادشاهی را حواله خواص خان داد^(۳) - که بچهار رسانید - و خود
با سپاه بلا آنها متوجه آگره شد - همایون بادشاه باز پنجاه هزار سوار

(۱) حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه در بوستان فرموده اند -

که پروردگارا نو نگر تونی : توانا و درویش پرور تونی

یکی را بر آری و شاهی دهی : دگر را ز شاهی بپاهی دهی

شیر شاه ابن دو بیت حضرت شیخ را فدری تبدیل کرده بخواند :

(۲) اینجا لفظ محل حسب اصطلاح هندیان بمعنی مملکت است - در فرهنگ آصفیه جلد

چهارم صفحه ۳۰۷ نوشته : (۳) بیگم - ران - ملکه - زن امرا و مملاتین جیسے غازی الدین
حیدر کے چار محل تھے .

(۳) در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۸۷ بعد از واقعه چوسا چون سه ماه گذشت

هریم مکانی را یاعزاز و اکرام تمام همراه خواص خان با آگره فرستاد .

(۴) از مخزن افغانی صفحه ۸۸ معلوم می شود که نوجه شیر شاه بجانب آگره بعد فتح

بنگاله بود در کتاب مذکور نوشته : چون این نوع نصح نصیب شیر شاه شد غنیمت بسیار بدست
آورده بجانب بنگاله رفت و جهانگیر قلی بیگ را که در کرمی بود محاصره نمود و بعد از محاربات
مکرر جهانگیر قلی خان بشهادت رسید و تمام ولایت بنگاله بنصرف در آمد و لشکر بسیار
جمع کرده با شوکت و غلبه تمام متوجه آگره شد - انتہی ملخصا - و در تاریخ فرشته جلد اول

صفحه ۲۲۲ نیز همین مضمون نوشته :

جمع نموده بقصد محاربه از آگره برآمد - در نواحی سگیت^(۱) رسید -
شیر شاه نیز چیره دست در مقابله آمد - آن روز باران رحمت نزول شد -
جائی که سپاه سلطانی فرود آمده نشیب بوده پر آب گشت - بادشاه فرمود
که لشکر ازینجا کوچ نموده بجای بلند فرود آید - در زمانی که سپاه به
بار برداری و خیمه اندازی مشغول بود شیر شاه فرصت یافته چون بلای
ناگهانی بر لشکر پادشاهی افتاد - سپاه سلطانی تاب نیاورده بی جنگ روی
بگریز آورده - اکثری بقتل رسیدند - همایون بادشاه باز بدر رفته راه
آگره پیش گرفت - و شیر شاه مظفر و منصور لشکر سلطانی را بغارت برده
بدنال همایون بادشاه آمد - همایون بادشاه بخانه سید رفیع الدین نزول کرد -
بزبان خود گفت که روز جنگ من بچشم خود دیدم که سواران سیاه پوش
بر روی اسبان سپاه ما میزدند و می گردانیدند تا شکست بر لشکر من افتاد -
چون در آگره نیز ثبات نیافت براه میرات متوجه لاهور شد -^(۲) یکصد
اسپ باد رفتار از خزانه جواهر آلات و اشرفی بار کرده با خود برد -
شیر شاه بآداب و دارات سلطانی در آگره درآمد - روز^(۳) پنجشنبه

(۱) در مخزن افغانی صفحه ۸۷ ب «نواحی قوچ» و در تاریخ فرشته صفحه ۴۲۳ نوشته ،
جنت آسانی از آگره «منوخ» شناخته از آب گدگ گذشت و درین محل لشکر معقل بصد هزار
(در مخزن افغانی صفحه ۸۷ ب «قریب پنجاه هزار سوار») و لشکر افغان به پنجاه هزار سوار می رسید
بالجمعه در روز عَشورهِ سنه ۷۰۰ و اربعین و نهمانه . . . لشکر معقل بی جنگ مزیمت یافت . . .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب و صد شتر باد رفتار ، ه

(۳) در هر دو نسخه الف و ب «روز چهارشنبه چهارم شهر . . . سنه . . . بر تخت سلاطین» ،

رج چهارم رجب سنه سبع و اربعین و تسعمائه بر تخت سلاطین جلوس
برورد - خواص خان و پنجر سور را با^۱ بیست هزار سوار بدنبال
همایون پادشاه روانه نمود - بعد آن شیر خان پادشاه در آگره درآمد -
و خزاین پادشاهی که مانند بود بدست آورده خود نیز در دنبال پادشاه
متوجه لاهور شد .

و پیش از رسیدن همایون پادشاه - میرزا کامران خزان پنجاب
برداشته بکابل رفته بود - پادشاه روزی چند در لاهور ماند - چون شنید
که شیر شاه از آب سلطان پور گذشت - از نفاق برادران از سلطنت هند
مایوس شده بجناب سنده در حرکت آمد - شیر شاه در لاهور درآمد -
عروس ملک را بی منازعی در کنار گرفت - و خواص خان را پیشتر
روانه نمود - و هیبت خان را فرمود که تا بمسکن کوکهران که ماوای
ره زنان بود قلعه بنا نماید - خان مذکور بزر ریزی آن قلعه را که نظیر
ندارد تمام ساخته رهناس^۲ نام نهاد - بیست هزار^۳ سوار تهانه مقرر
نمود - تا مغل به هندوستان راه نیاید - بعد ازان از لاهور بدھلی^۴

(۱) در هر دو نسخه الف و ب سی هزار سوار .

(۲) در تاریخ مرشته جلد اول صفحه ۳۲۳ نوشته که شیر شاه کوهستان برده
و حوالی کوه بالبات (که از نمالک بلوچیان بوده) را ملاحظ کرده در جایی که قلعه ضرور بود
طرح قلعه انداخت و موسوم برهناس کرد .

(۳) در نسخه الف ، ده هزار سوار تهانه مقرر شد تا مغل بر هندوستان دست نیابد .

(۴) در نسخه ج ، بدھلی آمد - دھلی علانی را که قلت آب بوده بر لب دریای آند
ساخته و از جهت امن راه سرایها آباد نموده بهتیارها ،

آمد - بیگمان را از چنار طلب نموده آنچه زر و زیور و ظروفهای نقره و طلا آلات و فیل و اسب و غیره بود تمامی را معاف داشته از طرف خود آنچه راتبه اکل و ملبوس بوده سرانجام ساخته بجهت چوکی و غیره با مردم اعیان پنج هزار سوار همراه داده بآداب پادشاهی روانه کابل نمود - چنانچه از مشرف شدن بمحضرت غایت الغایت بر مروت شیر شاه آفرین کردند - و دهلی علائی را که قلت آب بود بر لب دریای جون آباد نمود^(۱) - و بهنپاریها نشانده و زمینها بانعام آنها داده تا از مسافر چیزی نگیرند - و کشتیها از بهر پاسپان تعیین فرمود - در عهد دولت او امن چنان بود که مسافران متاع زر و زیور خود را در صحن خانه داشته بخواب می رفتند پاسبانان خبردار بودند - از رهناس خورد تا سر راه پادشاهی دو رویه درخت نشانند تا مسافران از تاب آفتاب هلاکت نکشند .

بعد دو سال جلوس بر ملو خان که والی مندو بود لشکر کشید - چون بنواحی زور رسید^(۲) ملو خان با دوسه سوار آمده بر در^(۳)

(۱) در نسخه الف ، آباد نمود - بعد دو سال جنوس ، و بهنپارا در فرهنگ آصفیه جلد اول صفحه ۲۲۵ نوشته - روهی پکاکے کا پیشہ کرنے والا - نان بائی - طباخ - باروچی - سرای مین مکان دیکر نھیرکے والا .

(۲) در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۲۵ در سنه تسع و اربعین و تسعمائے ہرم تسخیر ولایت مالوہ حرکت کرد شیر شاہ چون بمالوہ رسید ملو خان حاکم مالوہ از راه صلح در آمدہ بی طلب با اظفار آمد و اورا دید .

(۳) در نسخه الف و بدرگاہ پادشاهی آمده نسبت ، در مخزن افغانی صفحه ۱۰۰ ب (نمبر ۱۱۳) و در سال تسع و اربعین و تسعمائے ہرمیت تسخیر قلعہ گوالیار و ولایت مالوہ

پادشاهی نشست - سحرگه که بشاه عالم از تنها آمدن ملو خان خیر دادند - حکم کرد که در آرند - شاه عالم از تنها آمدن او حیران ماند - بعد ملاقات فرمود که شب منزل شما بجا بود - او عرض نمود که همین خاک آستان شما - شیر شاه^{۱۱} از این سخن حیران ماند - بفرایشان حکم شد که دیره^{۱۲} او برپا سازند - پلنگ خاصه و جامه خواب از سرکار دادند - او را فرمود که بمنزل خود رو - فردا چرن از آنجا کوچ شد به بخشیان حکم شد که همه امرا که در رکاب اند قرار دهند که همه سپاه مانند روز جنگ زره و جوش آراسته و پیلان و اسپان به برگسوان پیراسته بروشی که بجنگ می آیند - جدا جدا بهم فوج بسته بسلام بیایند - شیر شاه نیز آن روز زره پوشید و براق^{۱۳} بست -

در حرکت آمد - چون گوالیار رسید شجاعت علی حاکم که از امرای کبار شیر شاه بود قلعه گوالیار را محاصره داشت و ابو اناسم بیگ از گماشتهای جت انبانی درون قلعه متحصن بود - چون شیر شاه گوالیار آمد - او اناسم بیگ تهدید و پیمان و قول آمده ملازمت نمود و کلید قلعه را سپرد - و شیر شاه بعد از فتح گوالیار بحاج مالوه عزیمت کرد - چون مالوه رسید ملو خان حاکم مالوه که از نوکران سلاطین مالوه بود از روی جمعیت و کثرت سپاه و خزانه خود را داؤد شاه خطاب کرده حصبه و سکه نام خود کرده بود چون خبر آمدن شیر شاه شنید لوای سلطنت را برداشته بی ظب و بی صلح و صلاح ایستاد نموده در بواسی^{۱۴} سارنگپور علی الصباح آمده بر در بارگاه شیر شاه ایستاد .

- (۱) در نسخه الف پادشاه را این سخن خوش آمد - بفرایشان فرمود که دیره او .
- (۲) ذیراً لفظ هندوست یعنی خیمه - دیو - خرگاه - عارضی مکان - عارضی قیام گاه - خانه و مکان - آصف اللغات جلد دوم صفحه ۳۳۳ .
- (۳) در نسخه ج عراق بسته .

و علی بند سپر بر دوش کشیده سوار شد - چون از منزل نیم گروه راه رفتند ملو خان در موکب پادشاهی می رفت که جلال خان جلو با فوج تمک بسته نمایان شده - همه فوج در آهن غرق و شمشیرها از غلاف برکشیده - ملو خان این را معاینه نموده حیران ماند - جلال خان نزدیک آمده سلام کرد - ملو خان از حسن خان پرسید که این کیست که بدین طرز بسلام آمد - او گفت جلال خان - شیر شاه از حسن خان پرسید که ملو خان چه میگوید - حسن خان بعرض رسانید - حکم شد که هیبت خان نزدیک ملو خان باشد - و هر امرا که بسلام آید از نام او آگاه سازد - الغرض آن روز تا منزل پادشاهی باین نمط که بالا گفته شد در^(۱) سر سواری یکی سلام کرده میرفت و دیگری می آمد - هیبت خان از نام او آگاه میکرد - هوای گرما بود - و همه سپاه جوشن پوشیده - ملو^(۲) خان ازین روش حیران ماند - که این ترتیب و حشمت بجائی ندیده بود - هیبت خان را گفت که شما درین گرما که جامه بر تن ما گرانت چگونه باز برداری جوشن دارید - هیبت خان گفت از آن هنگامی که از بنگاله برآمده ایم احوال ما اینست - و ما را در جوشن راحتست - ملو خان گفت عجب راحت است - هیبت خان گفت هرکرا صاحب بر زمین خوابد نوکر او را زمین شکافته خواب باید کرد^(۳) - ملو خان

(۱) در نسخه ج «بالا گفته شد یکی امرا - سلام کرده دیگری می آمد»

(۲) در نسخه ج «ملو خان بدین ترتیب حیران ماند هیبت خان را گفت»

(۳) در نسخه ج «زمین کافه خواب باید کرد - بعد از آن پادشاه ملو خان را»

ترب ما را نیز چنین جفا باید کشید - بعد از آن بادشاه و پسران او
نزد خود طلبید و فرمود که من در اندامی جوانی همراه پدر بوده
همچو خون غدا دلان و کاهلان تن پروری کردم - و جان آسانی
ندادم - هر روز چهار پنج گروه شکار می‌راند - و شکار کرد
- بوش خود می‌آورد - الغرض از ایام سپاهگری تا رسیدن امرای
پسران افغان پادشاهی یک شب بیان نمود - تا پسران نزول فرمود - فوراً
آن بود که جانی که لشکر نزول می‌نمود اول قلعه آنجا ضار می‌ساختند -
چون ملو خان برخصت پادشاهی متوجه دیره^۱ خود شد - در راه دید
که افغانان خوب خوب در کار قلعه مشغول اند - ترسید و بخاطر آورد
که مرا نیز^۲ این کار باید کرد - چون ملو خان در خیمه درآمد حکم شد
که هیبت خان و آلهداد خان سروانی ازو خبر دار باشند - الغرض از آنجا
کوچ بکوچ در مالوه رسید - در مندو^۳ نزول رانیات عالیات گشت -
و نواحی آن در ضبط درآمد .

راجه چندیری دران ایام با مال و منان بود - و پیلهای
نامی داشت - ولیداد خان را با لشکر گران فرستاد - راجه باستماع

(۱) غر بالکسر و تشدید مرد غافل و نا آزموده کار و در فارسی بفتح و تخفیف بمعنی

بد دل - غیاث اللغات و در فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۸۲۰ مرد بیدل را غردل خوانند .

(۲) در نسخه الف دایره - و ذیبا - لفظ هندی است در فرهنگ آصفیه جلد دوم

صفحه ۲۳۳ نوشته که بمعنی خیمه - قنبر - غرضی مکان - قیام گاه است .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « ما را نیز چنین محنت باید کشید »

(۴) در نسخه ج « ماندون »

این خبر برادر زاده خود را با لشکر کفار پیشتر فرستاد - که از آب نزدیک گذر کردن ندهد - کافر دیو سرشت با سه هزار سوار آهن پوش آمده گذر آب بر بست - چون ولیداد خان در آنجا رسید در کنار آب نزول کرد - خواست تا آب را عبره کند - درین اثنا دیگر برادرزاده راجه که ازو آزرده بود و راجه او را از ملک خود بدر کرده بود و بریشان حال میگردید آمده با ولیداد خان ملاقی شد - گفت که شما باین لشکر کاوش نکنید - ازین جا دو سه منزل پس روید - من شما را براه دیگر که آب آنجا کم است راهبری نموده بر سر راجه میبرم که لشکر جرار و مردان کاری او درینجا آمده اند - راجه با معدودی چند آنجا مانده - در اندک تردد بدست من آید - با کشته میشود - در باب من بشیر شاه عالم عرض نمائید - ولیداد خان این ماجرا بشاه عالم نوشت - از آنجا عهد نامه پادشاهی بجهت او آمد که اگر این مهم بجا سوسی تو انجام یابد من ترا راجه آن ملک گردانم - بعد از رسیدن فرمان ولیداد خان تسلی او نموده در پی او روان شد - براه دیگر آب را عبور کرد - پنج هزار سوار همراه^(۱) برادر خود داد و بمیمنه فرستاد - و او را گفت که بجانب شهر چندیری رفته نمایان شود - چون کفار بطرف تو آیند پشت داده بجانب ما بیا و خود با چهار هزار سوار جرار در سر راه به کمین نشست - چون برادر ولیداد خان قریب شهر

(۱) در نسخه ج . پنج هزار سوار در کمین نشست - برادر ولیداد آن طرف شهر رفته

نمایان شد آن راجه خبر رسید حیران ماند .

رفته خود را بکفار نمود^(۱) بر اجه خیر رسید - حیران ماند که آیا لشکر
 من در سر راه ایشان بود چه شد - چار ناچار با لشکر حضور متوجه
 جنگ شد - چنان کارزار نمود که چشم روزگار ندیده اکثر افغانان نامی
 در آنجا شهادت رسیدند - درین اثنا برادر^(۲) ولیداد خان از میدان بر گردید -
 کفار چیره شده دنبال کردند تا بجائی رسیدند که ولیداد خان آنجا بود -
 چون از آنجا پیشتر شدند ولیداد خان از کینگاه بر جست - ازان
 طرف برادر او برگشت - لشکر کفار را در میان گرفته دست به تیغ بردند
 اکثر مردمان کاری راجه بروی میدان افتادند^(۳) - و راجه را دستگیر
 ساختند - و قلعه را مفتوح کردند - و زن و بچه او را با مال و منال
 و پیلان و اسپان و خزانه بدست آوردند - و دختر راجه ماهوشی
 و نازک بدتی که اگر پای برهنه بر بساط حریر نهادی آبله در پای او
 برآمدی - از آنجا ولیداد خان مظفر و منصور آن دختر را در عمارت پیل
 انداخته بدرگاه شیر شاه آمد - بنایات شاهی و نوازش سلطانی سرفراز
 گشت - آن برادر زاده راجه که دولت خواهی کرده بود نواخته راجه

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، تکفار نمود و مردم راجه بمقابله آمدند جنگ شد
 بعضی افغانان کاری در آنجا . . .

(۲) در نسخه ج ، درین اثنا برادر ولیداد از کینگاه برجسته روی در دوی قریب شهر
 دست به تیغ برد اکثر مردمان کاری راجه بروی میدان افتادند قلعه مفتوح شد . . .

(۳) در نسخه ج ، قلعه مفتوح شد - زن و بچه راجه با مال راجه گرفتار آمد - پیلان
 و اسپان بدست آورده و دختر راجه و نازک بدتی که اگر پای بر بساط حریر نهادی آبله
 در پایش برآمدی - از آنجا ولیداد خان مظفر و منصور برگشته در ملازمت آمد بنایات سلطانی
 سرفراز گشت آن برادر زاده راجه ، . . .

آن ملک کردند - بعد این ماجرا هیبت خان نیازی را ملک مالوه^(۱) بجاگیرداد - دران نواحی بسیر و شکار مشغول شد - بعد ازان بطرف آگره روان شد - ملوخان در قید بوده - چون در نواحی اجین و سارنگ پور رسید - احمد خان سور و فتح خان نیازی که نگهبان او بودند بعرض رسانیدند که ما را از اوضاع ملو خان چنان معلوم میشود که خیال گریز دارد - شیر شاه فرمود که روسیاه اگر چیزی بشما بدهد گرفته سر دهید - ایشان نیز در نگهداشت^(۲) او غافل شدند - ملو خان هزار اشرفی زر^(۳) سرخ بایشان داده بدر رفت - وقتیکه بعرض رسانیدند که ملو خان گریخت شاه عالم روی بشیخ عبد الجلیل کرد و گفت -

آخر چه کرد دیدی ملو غلام کیدی

شیخ بر فور گفت - مصراع ه

فرمود مصطفی هم لا خیر فی العبیدی

شیر شاه از آنجا بکوچ متواتر با آگره آمد^(۴) ملو خان باز لشکری جمع ساخته دران نواحی خلل برپا نمود - و شهرها را تاراج کرد - هیبت خان

(۱) در نسخه ج ، بعد این فتح هیبت خان نیازی را با لشکر حرار در ماندون گذاشته متوجه آگره شده .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، نیز از احتیاط او غافل .

(۳) در نسخه ج ، هزار اشرفی بایشان .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، بعد از چند روز ملو خان لشکر بهم آورده دران

با افغانان مشورت نمود و جاسوسان برو تعیین کرد - خبر آوردند که ملو خان قصه رُنگ^{۱۱} را زده بغارت برده آنجا فرود آمده است - و لشکر او بجهت غارت جا بجا رفته و خود با دو سه هزار سوار بر حوض^{۱۲} سنگ بست فرود آمده است - از شما تا او بیست گروه راه باشد - هیبت خان پنج هزار سوار آهن پوش چیده همراه گرفته تمام شب راه رفته در آخر شب بسر او رسید^{۱۳} ایشان در خواب بودند - چون بلای ناگهانی برافتاد - از آواز نقاره و کرنای ایشان را بیدار ساخت و دست به تیغ برد - اکثر سپاه ملو خان بقتل رسید - باقی رو بفرار آوردند - چون شب قتل بگذشت و مطلع روز برآمد ملو خان را^{۱۴} کشته یافتند - هیبت خان سجدات شکر بجا آورد و فتح نامه با گره روان نمود - شاه عالم باستماع این خبر بغایت شاد گشته در لشکر طبل شادی زدند - هیبت خان را بانعام اسپ و شمشیر مرصع و فیل و بخطاب اعظم همایون سرافراز گردانید .

درین اثنا چون ضوابط سلطنت از سرنو استحکامی پذیرفت سادات

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، قصه سارنگپور زده .

(۲) در نسخه ج ، خود یا دو هزار - و از درگذر فرود آمده .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، راه رفته پاس آخر مانده بود که بروفت او رسید -

صحت از اقبال شیر شاهی در خواسته روی بار آوردند او در خواب بوده .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، ملو خان را در میان کشتگان کشته یافتند .

قصه بلگرام درگاه گیتی پناه آمدند و استغاثه نمودند که ^(۱) رای پورنمل زمیندار رای سین چند مدت پیش ازین در عهد سلطان ابراهیم دیهای ما را زده - و عورات مسله را باسیری برده در خانه نگاهداشته - الحلال نیز دو سه دبه نهب و تاراج ساخته و عورات ما را برده در خانه خود موقوف داشته - تو بادشاه دین داری غور رستی ما کن و انتقام مسلمانان از ان کافران بستان - شاه عالم را از ان وعده که بعهد سلطان ابراهیم کرده بود یاد آمد - خیال انتقام در سر کرد - که خود باین کار متوجه شود - اما رای پورنمل لشکر جرار و قلعه مستحکم داشته خواست تا بلطایف الحیل او را بدست آورده نیست و نابود سازد - درین کار با وزرا و امرا مشورت نمود و از علما فتوی طلبید - کافری که بزور و تعدی عورات و سادات در تصرف آرد - اگر دست جنگ باو نرسد بقول و عهد نامه فریفته بدست آورده بر ذمه شرع و حمایت اسلام - نیست و نابود سازد - علای کرام درین باب چه گفته اند و چگونه فتوی داده اند - سید رفیع الدین و شیخ خلیل و میان مجد الدین سرهندی که بزرگ وقت خود بودند گفتند که اهل تهر و کفار را که مرتکب چنین امر شنیع

(۱) در نسخه ج - رای پورنمل و رای سین دیهای ما زده و عورات ساداتان بغارت برده در عهد سلطان ابراهیم - الحلال نیز بر سر ما زده و عورات ما را برده در خانه موقوف داشته ، در مخزن افغانی صفحه ۹۰ ب ، در سه تخمین و نسجه شنیع که پورنمل ولد رای سلندی پوریه از طایفه راجپوت کهلون در قلعه دایسین علم بی بر افراشته و چند هزار عورات مسله را از نواحی چندیری و غیره بدست آورده داخل حرم خانه خود ساخته و بعضی را پاتر بازی و رقاصی آهوخه و اکازی پرگات نواحی را منصرف شده ،

باشد بعد و قول و سوگند رام نموده هرگاه دست یابد از پا در^(۱) اندازد
 روا باشد - شاه عالم از ایشان روایت نویسانیده گرفت - و فرمود
 تا کارخانها طیار نمایند - و عرض سپاه گیرند - از آگره برآمد و آواز
 شکار بدایون و سورون اظهار نمود - در نواحی بدایون چند روز
 شکار کرد - خواص خان و^(۲) جلال خان را از جاگیر طلبید - و فرمود
 که تا یک منزل از لشکر پیشتر روند - و خود در عقب ایشان بطرف
 رایسین در حرکت آمد - چون دو سه منزل از بدایون قطع مسافت
 نمود - اثر تکسر بر بدن مبارک شاهی ظاهر شد - آن روز سواری
 اسب بمنزل آمد - در آن شب تب غلبه کرد - اثر ضعف در بدن ظاهر شد -
 روز دیگر غلبه تب بود در پالکی سوار شد - در راه مهانند طبیب -
 هیبت خان را گفت پادشاه را در غلبه تب راه رفتن خوب^(۳)
 نیست - خان مذکور این معنی بعرض رسانید که مهانند امروز
 سواری منع میکند - که در چنین تب راه رفتن و باد خوردن
 منافع ندارد - از من عرض کردن ضروری بود - شیر شاه فرمود
 مهانند یاوه میگوید - ما را بخدای تعالی عهدیست امروز انشاء الله تعالی
 امیدوارام که انتقام مسلمانان از کفار بکشم - و ازان عهد بیرون

(۱) در هر دو نسخه الف و ب دست یابد از پا باید افکنند .

(۲) در نسخه ج . خواص خان را از جاگیر .

(۳) در نسخه ج . راه رفتن خوب ندارد - او این معنی بعرض رسانید فرمود که طبیبان

بگم می زنند ما را بخدای تعالی .

آیم - آن چنان بود که در عهد دولت سلطان ابراهیم لودی بعضی سادات و مسلمانان دیگر در بارعام او^(۱) فریاد می نمودند که رای پورنمل دیهای ما را زده و نهب و تاراج ساخته و زن و بچه ما را باسیری برده آنها را کنیزکان حرم خود ساخته - امروز خداوند عالم بداد ما برسد - و انتقام ما از آن کافر بستاند - هرچند این غریبان در بارعام او فریاد و زاری میکردند - او تغافل مینمود - در آن وقت من^(۲) بگروه امرای او قیام داشتم - بخاطر آوردم که اگر خدای تعالی مرا طاقت آن چنان کرامت فرماید این انتقام از آن کفار بکشم - با خود عهد کرده بودم - الحال وقت آنست که من از آن منهدم برآیم - القصه بکوچ متواتر بان غیبه تپ بنواحی رایسین رسید - برادر پورنمل باستقبال آمد و شرایط زمین بومی بجا آورد - هفت هزار روپیه و سه زنجیر فیل بنظر اشرف گذرانید - شاه عالم فرمود که برادر خود را بگو که عورات مسله که از دیرباز در خانه داری واگذار - و الا جنگ را آماده باش - او عرض نمود که در خانه ما هیچ از عورات مسله نیست - مردم به برادر من تهمت می نهند - باز شاه عالم فرمود که برو این پیغام برادر خود برسان - و خود در عقب او در دو^(۳) سه روز بقلعه رایسین رسیده نزول

(۱) در نسخه الف استغانه می نمودند .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، پیوگری او .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، در دو سه روز در نواحی قلعه رایسین رسید - در آنجا شکار فرمود - از آنجا بیابان قلعه رسید مودچل بر امرای تهمت کرد سامان جنگ پیدا آورد و ساختن کرج امر فرمود - پورنمل چو دید که سامان قلعه طیار می نمود پیغام فرستاد و وکیل آمد که چهل پیل و سه لک روپیه پیشکش بنظر عالی .

فرمود - پورنمل حصارى شد - شاه عالم آنجا رسیده بر امرا مورچل قسمت کرد - سامان جنگ پیدا آورد و ثبات (ساباط) و کرج بست - پورنمل چون دید که آلات حصارگیری میشود پیغام فرستاد که چهل لک روپیه پیشکش بنظر عالی میگذرانم - پادشاه بر ما ببخشاید - شاه عالم فرمود که ما آرزو آن دارم که زنان مسله که در قید تو اند بگذاری - و یک مرتبه قلعه تو به بینم - و بهیچ وجه ترا آفت نرسانم و این ولایت باز بتو سپارم - پورنمل برادر خود را بخدمت شاه فرستاد که اگر عهد نامه و قول بمن دهد که جان بخشى من نماید توانم بملازمت رسید - پادشاه قول نامه و عهد باو فرستاد - پورنمل بدان راضی گشت و برای ذیره او اشارت شد که در میان لشکر " میدانی خالی کنند - و خیمه بجهت او برپا سازند - و امرا چهار طرف ذیره او در میان داده فرود آیند - چون خیمه بجهت پورنمل طیار ساختند او را پیغام فرستاد که تو امروز با زن و بچه خود فرود آی که امروز قلعه ترا به بینم - فردا ترا نوازش کنم - و درون قلعه فرستم - و ملک ترا نیز مسلم دادم »

چون این خبر به پورنمل رسید با برادران و فرزندان درین

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « قلعه تو به بینم - گناه تو بخشیدم و ملک ترا بنو مسلم

داشتم - پورنمل »

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « در میان لشکر بجهت او خیمه طیار کردند و در نهان

فرمود که چون پورنمل در ذیره در آید هر چهار طرف او فرود آید و او را درون گیرند -

چون خیمه »

باب مشورت نمود - اکثر مردم او درین کار مانع شدند - که شیر شاه پادشاه غیور است - و عورات مسلحه در خانه داری ترا هیچ وجه زنده نخواهد گذاشت - سپاه جرّار و قلعه نامدار داری چرا بزجوف پیش می آئی و از قلعه فرود می آئی - پورنمل گفت که او قول و سوگند در میان آورده و ما را بر سوگند او اعتماد تمام است - و تا اَلِیَ الْیَوْمِ هیچ کس بد قولی نکرده است - چون مردم پورنمل دیدند که او طالب ملازمت است - یک باره سپاه ازو متفرق شده جا بجا رفتند - و روز دیگر همه پیلان خود را بی پیلانان بسوی لشکر سر دادند - که اینک پیلان بگیرند - مراد او آن بود که در تفرقه پیلان مردم لشکر کشته شوند - پیل بانان بادشاهی با تردد بسیار پیلان را گرفتند - آخر روز پورنمل با زن و بچه و پسران و برادران آمده خاکبوسی بارگاه نمود - شاه عالم سروپا داده تسلی او نمود - جائی که خیمه بجفت او برپا ساخته بودند نزول دادند »

پادشاه روز دیگر باعرا و مقربان درگاه اعلیٰ بر قلعه رفته در خانه پورنمل نزول اجلال فرمودند - چون بدانجا رسید باز تب غلبه کرد و بیقرار گشت - هیبت خان را طلبید و گفت که ما را با خدای تعالی عهد بود که انتقام مسلمانان از کفار بکشیم - امروز آن روز است - ما را چنین بیماری روی داد اگر از قضا اجلم در رسد مردن ما را اشکار نکنی تا آن کافر بی باک را با زن و بچه او نیست و نابود نسازی - امرایانی که گرد برگرد او فرود آمده اند فردا مستعد شده از

چهار طرف برو ریز کرده - تا دمار از روزگار او نه برآرند آرام نکنند - این سخن فرموده هیبت خان را باز گردانید - و خود تمام شب بر مصلائی نماز بنیاز در مناجات بوده که خداوند تا آن کافر پرباک را در خاک و خون پست نه بینم جان ما از قالب بیرون نکنی - الغرض چون شب بگذشت وقت سحر اثرِ صحت در وجود شیر شاه پیدا شد - شکرانه خدا بجا آورد - هیبت خان را پیغام داد که بآن کاری که ترا نامزد کرده بودم زود باش - خواص خان و قطب خان^(۱) و جلال خان جلو و دوده میانه را خبردار کن که از چهار طرف بران کافر لعین حمله آورند - الغرض لشکر از چهار سو تمک بسته برو ریز کردند - مردم پورنمل این حال دیده او را خبردار کردند - که فوجهای پادشاهی مستعد شده بجانب ما می آیند - نیدانم که چه خیال دارند - پورنمل گفت که شما نیز خبردار باشید - اگر قصد^(۲) جنگ دارند مقابله کنید - درین اثنا فوجهای^(۳) پادشاهی در افتادند - پادشاه بر قلعه تماشا می کردند هندوان جان بر کف نهاده دست به تیغ بردند - اما لشکر پادشاهی چون مور و ملخ بر ایشان تاخته بود بته پای پیلان هلاک شدند - و انتقام عورات مسله از ایشان کشیده شد - پادشاه عورات مسله را از

(۱) در هر دو نسخه الف و ب و قطب خان و دودا میانه و بیکن خان را .

(۲) در نسخه ج . اگر قصد شما دارند محاربه کنید .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب و فوج پادشاهی تمک بسته برو افتادند .

عورات آنها جدا کرده دو^{۱۱} دختر او را حواله لولیان کردند تا بهر
کوچه و بازار رقص کنند - و سه پسر او که امرود و صاحب جمال بودند
بخواجه سرایان داد تا آنها را خواجه سرا ساختند - چون آن مهم
بحسب دلخواه انجام یافته قلعه رایسین بقطب خان داده - بطرف آگره
رایات عالیات شیر شاهی متوجه شد .

چون نواحی بدائون^{۱۲} رسید شیخ زادهای اتاوه^{۱۳} فریاد کردند که
باسدیو راجپوت دیهای ما را زده و سوخته و زن و بچه ما باسیری برده -
دوده میانه را بران مهم نامزد کرد - که دود از نهاد آن بد اصل
برآورده و چندان غنایم در کف سپاه او درآمد که سالها ایشان
و فرزندان ایشان را کافی شد - و زن و بچه مسلمانان که اسیر و دستگیر
کافران بودند خلاص دادند^{۱۴} - و دودا میانه از آنجا مظفر و منصور
بشرف پایبوسی باگره مشرف گشت .

(۱) در بحرن افغانی صفحه ۱۰۲ الف ، پورمیل چون از حقیقت غدر واقف گشت دل
بر مرگ نهاده بمحاربه و مقابله پردستی نمود و کارستانی کردند که داستان روزگار گشت - چون
داستند که کاری پیش نمی تواند برد - زنان و فرزندان خود را به تیغ بیدریغ بشیاد کشتی نهادند -
و آن چنان جوهر کردند که در هیچ عصری از هیچ راجه نشده بود - در دوپاس روز این آتش
فرو نشست - و آن جماعه تمام مدموم مطلق گشتند و از جمله آن همه مردم در کس زنده ماند - یکی
دختر مالدو بود - شیر شاه آن مجوزه را حواله پاتر بازان نمود تا رقاصی آموخته در بدر بگردانند
و طفل دیگر را بیازبگران بختبید و بواسطه تعصب دیسی این عمل از قوه بفعل آورد .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، چون بدائون ،

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، برناوید ،

(۴) در نسخه ج ، کافران بود محلص کرد و غنایم آنچه بوده نیز مسلمانان مرحمت

از آنجا باگره آمد .

درین اثنا خبر رسید که سلهدی و رام دیو راجپوتان باهم ساخته و جمعیت بسیار گرد آورده بشبخون بر احمد خان سور برافتادند . و احمد خان را کشته متاع او بغارت بردند . شاه عالم لشکر جرار بدآنجا نامزد کرد . و بسرداری محمد خان و نصیب خان دوازده هزار سوار تعین فرمودند . و خود نیز بطریق شکار بدنبال آن لشکر متوجه شدند . محمد خان در ولایت ایشان درآمد . راجپوتان راجکنور نام شخصی را با چهار هزار پایک و چهار صد سوار بطرف سپاه سلطانی فرستادند . جنگ واقع شد . اکثر مردم کاری از سپاه شاهی^۱ دران معرکه کشته شدند . چون این خبر بشاه عالم رسید تیز راند و حکم کرد که افواج قاهره در ملک آنها درآیند و نهب و تاراج نمایند . راجپوتان^۲ با سلهدی یکجا گشته و اتفاق کرده قریب چهل هزار مرد سوار و پیاده یکجا شد . و دیهای خود را آتش زده جنگل و آب را پناه گرفته مسکن ساختند . شیر شاه عالم بدآنجا رسید روز بازار هندوان تیز دید . حیرت خورد که مثل مور و ملخ نمودار بودند . درین فکر بودند که گرد لشکر خود قلعه سازند . درین اثنا پنجاهها^۳ قریب با پنجاه هزار گاو

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، شاهی بر روی میدان افتادند .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، راجپوتان همه سلهدی اتفاق یکجا جمع گشتند قریب

هشتاد هزار آدمی از کفار بهم شد در دیها .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، درین اثنا پنجاهها مقدار هفت هزار کون عالی در

رسید . آن کونها بر رگ ساخته بر گرد قلعه نمودند و از بیرون آن قلعه گلین طیار کردند .

رسید کونها ازوشان گرفته از رنگ پرسیخته قلعه ساختند - و بر گرد لشکر قلعه از گل مرتب نمودند - و ده هزار سوار مکمل با هشت پیل کوه پیکر چوکی لشکر می دادند - روز بروز جمعیت کفار بیشتر میشد - آخر قرار جنگ در دادند - یکطرف^(۱) خواص خان و عیسی خان نیازی و طرف دیگر جلال خان و دوده میانه و پنجو سور - و عیسی خان هراول شدند و قطب خان و احمد خان میمنه و میسره و شیر شاه بر پیل کلان سوار شد و در مقدمه قرار گرفت - عادل خان و جلال خان هردو شاهزاده با ده هزار سوار بقراولی سپاه تعین گشتند - تا هر قومی که بغلبه کفار بی پا شود ایشان مدد نمایند - چون باین ترتیب سپاه آراسته شد بروی میدان در آمدند - هندوان یک جا غول بسته^(۲) بجنگ در آمدند اول با هراول در پیوسته و جان برکف نهاده چنان جنگ نموده که فوج هراول را از جا برداشته بر روی خواص خان آوردند - خواص خان چون هراول را^(۳) بی جا دیده از جای خود برآمده با هراول یک جا شده حمله بر کفار آورد - دران غلبه کافران اکثر مردم خوب خوب پادشاهی بدرجه شهادت رسیدند - فوج هراول باز طاقت نیاورد - خواص خان از اسپ فرود آمده بانگ بر سپاه زد تا همه مردم یک جا

(۱) در هر دو نسخه الف و ب در دادند خواص خان و عیسی خان حجاب جلال خان و قطب خان سور و احمد خان هراول آن لشکر بودند . ه

(۲) در هر دو نسخه الف و ب و غول بسته چنان غلبه آوردند که فوج هراول را . ه

(۳) در نسخه الف و ب هراول را بی پای دیده . ه

شده با کفار در آمیختند - اکثر آن بی عاقبتان را بجهنم فرستادند - و از کشتگان طرفین تودها بر روی میدان نمایان شد و جویها از خون ایشان روان گشت - از صبح تا شام تیغ در نیام نبود .
 چون آفتاب غروب گشت هر دو لشکر از جنگاه باز گشتند -
 آن شب اکثر مردم غایب بودند - هنگام شب شاه عالم همه امرا را بحضور طلبیده نوازش فرمود و گفت که فردا آن روز است - که اگر از شما دلاوری بظهور آید از کرم حق سبحانه امید فتح است - و الا نه پادشاهی، دهلی در باختن است - همه امرا سر بر زمین نهاده عرضه داشتند که اقبال شاهی بر سر ما سایه افکن است - اگرچه غنیم شوخی و بی آزر می بسیار دارد اِنْشَاءَ اللّٰهِ تَعَالٰی به پای پیلان منکوب و پایمال خواهند گشت .

الغرض چون صبح نقابِ ظلماتی برانداخته چهره نورانی نمود باز کفار از روی چیره دستی در میدان جنگ آمد - شاه عالم نیز افواج آراسته و ترتیب داده مایل میدان گردید - شاهزاده جلال خان و خواص خان با ده هزار سوار هراول شده با کفار در آمیختند -

(۱) در هر دو نسخه الف و ب، باز گشتند - در آن هوالگاه اکثر مردم غایب بودند در درها نرسیدند هنگام شب همه امرا را که از آنها در میدان چابکدستی بظهور آمده بخواست و فرمود که فردا آن روز است که پادشاهی دهلی بیک داو باختن است اگر از شما دلاوری ظاهر آید و داد دلاوری دهید از کرم .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب، کفار از روی چیرگی میدان جنگ آراست از لشکر افغانی سه فوج از میننه و بسره ترتیب دادند و میدان درآمدند - شاهزاده عادل خان .

دیگر افواج پادشاهی جایجا ایستاده بودند از هر طرف که غلبه کفار
 میدیدند بمدد میرسیدند - جنگی عظیم که چشم روزگار در نظاره آن
 حیران ماند نمودند - درین اثنا توپ خانه پادشاهی در رسید - رومی
 خان بحکم شیر شاه توپ خانه را بروی میدان بر بلندی ایستاده نموده یکباره
 سر دادند خیلی کفار نگویند گشتند - بعد از آن افواج قاهره یک مرتبه
 بر آنها ریز کردند - جنگی عظیم شد که پیران^{۱۱} آن عهد این چنین نبرد
 یاد ندارند - اکثر مردان کاری از لشکر شاهی در آن روز بشهادت
 رسیدند^{۱۲} - ناگاه از اقبال پادشاهی گوله از توپ جدا شده بر پیشانی
 رامدیو خورد و مغز سر آن کافر لعین در دامن او ریخت - از اسپ
 بر زمین افتاد - از کشته شدن آن لعین تفرقه در لشکر کفار افتاد -
 اگرچه سخت غنائی میکردند اما سست رکاب گشتند - در آن هنگام
 قطب خان و خواص خان و دوده میانه و پنجو سور و پسرش شهاب
 خان و دیگر امرا تمک بسته بر افتادند - هندوان چون دیدند که لشکر پادشاهی
 یکباره سپاه ریز کردند رامدیو را بدان حال گذاشته روی بکارزار
 نهادند - اما چون کارزار بی سردار راست نمی آید یک دو حمله خام
 نموده از آتش تیز تیغ سپاه اسلام - کفار طاقت نیاورده دود وار از

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، پیران عصر این چنین جنگ نشان نمی دادند .

(۲) در نسخه ج ، اکثر مردم خوب پادشاهی آن روز بروی میدان ماندند - و در هر دو

نسخه الف و ب ، بشهادت رسیدند - درین اثنا که لشکر پادشاهی دم خورده بود ناگاه از

فضای باری تعالی و از اقبال سیر شاهی گوله .

(۳) در نسخه ج ، در آن در دلی قطب خان .

باد قهرمان سلطانی پراگنده گشتند - خواص خان و پنجو سور تعاقب آنها نموده بسیاری ازان بی عاقبتان را ^(۱) بجهنم فرستادند - ^(۲) نوزده پیل کوه پیکر و یک صد و هشتاد اسپ و دیگر غنایم بسیار بدست آورده گذرانیدند - اتفاقاً از اقبال پادشاهی سلهدی ^(۳) با چند سوار در جنگل پنهان شده بود - غلام پنجوسور که اقبال نام داشت با دو سه هزار سوار از تعاقب کفار برگشته می آمد - ناگاه آواز اسپ از جنگل برآمد - چون مردم در پی آواز رفتند سلهدی را با ده دوازده سوار آنجا یافتند - همراهیان آن کافر رو بگیریز نهادند - آن مقهور لعین را گرفته و بسته در پایه سریر حاضر ساختند - شیر شاه سجدهات شکر بجا آورد که فتح عظیم روی نمود - بعد ازان خواص خان و قطب خان ^(۴) بر مسکن آنها تعیین نمود - چون ایشان آنجا رفتند - هندوان جوهر ساخته زن و بچه خود را سوخته فرار نمودند - دیگر نزدیک دو هزار آدمی از زن و مرد در بند افتادند .

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، بی عاقبتان را ضمه تبع ساختند .

(۲) در نسخه ج ، دوازده پیل .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، سلهدی که اول مایه صاد شده بود با معنوی

در جنگل .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، بعد ازان خواص خان ، محکم اشرف و اقدس در مسکن

راجپوتان در آمد زن و بچه آنها اسیر نمود - اما پیش از رسیدن او زنان و دختران رامدیو

و زنهای دیگر که جوان بودند جوهر ساخته خود را در آتش سوختند - و دیگر همه مردم از

زن و مرد اسیر و دستگیر گشتند - بعد این فتح .

بعد این فتح بادشاه متوجه آگره شده بارها بر زبان می آورد که من بمشت جوار و باجره سلطنت دهلی درباخته بودم - اما چون زمان دولت من باقی بود حق سبحانه تعالی حافظ و ناصر گشت - آن ولایت را با^{۱۱} میوات بخواص خان^{۱۲} داده در آگره رسید - چند روز بسیر و شکار گذرانیده بدهل آمد - چون آن شهر بحکم^{۱۳} او بر لب دریای جون آباد ساخته بودند خوش شد - و از توفیق آباد نمودن آن بمراسم شکر و سپاس قیام نمود - شیر شاه عجب بادشاهی بوده - در بعضی کار او را عقل کمال داده بودند - و چند چیز ازو در وجود آمده که^{۱۴} تا قیام قیامت خواهد ماند .

یکی سکه^{۱۵} مس را در عالم رواج او داده - اگرچه پیش ازو سلطان

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، تا میوات ، د

(۲) در نسخه ج ، بخواص داده کوچ بکوچ دهلی آمد - شیر شاه بادشاهی بود هوشمند و عقل بر کمال داشته - چند چیز ازو در وجود آمده که تا قیامت در دنیا خواهد ماند - یکی سکه مس ، ه

(۳) در مخزن افغانی صفحه ۹۲ ب ، و آثار پسندیده بسیار در هند گذاشت - از آنجمله شهر دهلی غلانی را که جای نا مناسب آبادان بود و خلایق بجهت آب محنت داشتند نزدیک بقلعه دین پناه که جنت آشیانی همایون بادشاه بنیاد نهاده بود آبادان ساخت - اگرچه سلاطین سابق چند جا منتقل کرده بودند اما اینجا وضع^۱ الشی^۲ بمحلّه واقع شد - و چون جنت آشیانی مرتبه دوم بهند تشریف آوردند لطافت هوای دهلی را ملاحظه نموده ، الخ ، ه

(۴) در نسخه ج ، وجود آمده که تا قیامت در دنیا خواهد ماند ، ه

(۵) در هر دو نسخه الف و ب ، د تنگه مس ازو رواج یافته اگرچه سلطان محمد بن

نقلی شاه در روان ساختن تنگه مس چندان ، ه

محمد بن تغلق شاه درین باب بسیار جهد نموده چندان سیاست و خونریزی کرده - جاری نشد و رواج نگرفت - در زمان دولت او باسانی رواج یافته - و این آن چنان بود که وقتی شیر شاه در سپاهگری اوقات میگذرانید - روزی بجهت کاری جائی رفته بود - شب در دیهی ماند - چند تنگه سکندری با خود داشت - بقال در شب آن مبلغ نگرفت - خود بی توشه و اسب بی دانه ماند - در آن شب مناجات کرد اگر خدای تعالی مرا دسترس دهد فلوس مس را چنان رواجی دهم که در شب تاریک مشت بمشت واستانند - احتیاج بر سراج^{۱۱} و سوراخ آن نباشد - چون خدای تعالی شیر شاه را برگزید و بر تخت دهلی نشانند این تنگه مس را رواج داد که مدار خرید و فروخت جهانیان بروقرار گرفت

دوم^{۱۲} سراها بجهت مسافران بر و بحر بنیاد نهاد و^{۱۳} بهنیاها

(۱) در نسخه ج ۵ سوره و سوراخ .

(۲) در نسخه ج ۵ دوم سراها بجهت آسایش مسافران ازو بنیاد گرفت - سیوم سرکارها را او پیدا ساخت - چون شش سال و چند ماه از سلطنت او برآمد خواص خان را بجهت نرسنگه بودند بفرستاد .

و در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۹۳ ذکر یافته که «از بنگانه و سارگام که اقصای مالک شرق هند است تا آب سندهه که بنیلاب مشهور است و یکمزار و پانصد کوه راه است در هر کوهی سرائی ساخت و چاه و مسجد از خشت بخته و گچ در آن بنا کرد و مقبری و امام و جازوب کش تعیین فرمود - و هر کدام را وظیفه تعیین نمود و در یک دروازه طعام و آب جهت مسلمانان و در دروازه دیگر جهت هندوان مقرر گردانید که طیار داشته باشند .»

(۳) بهنیاها - لفظ هندی است در فرهنگ آصفیه جلد اول صفحه ۳۳۵ نوشته روی پکائے کا پیشه کرے والا - نان نانی - طباخ - باوریجی - سراه مین مکان دیگر نهورائے والا .

آباد ساخت - و کشتیا^{۱۱} بجهت پاسبانی مسافران مقرر نمود - و ماهیانه هر یک ازینها از سرکار شاهی مقرر نمود تا از مسافران نگیرند .
و دیگر بجهت روندگان راه - برای آسایش آنها دو رویه از رهناس خورد تا رهناس^{۱۲} کلان درختان نشانند - و دو جهاز بر روی دریا بجهت طواف کعبه داشته که مردم می رفتند - و در عهد او هزار دختر را کار خیر شد .

چون شش سال و پنج ماه از عهد او برآمد خواص خان را بجهت نرسنگ دیو^{۱۳} بندیده فرستاد که او را بخدمت بیارد - او گریخته^{۱۴} براجة کالنجر پناه برد - خواص خان چندانکه براجة کالنجر مراسلات نمود او بدادن او راضی نشد - خواص خان ازین مقدمه بدرگاه والا نوشت -

(۱) شاید لعل چوکها با بهاها باشد .

(۲) رهناس نام دو قلعه است یکی در بهار است که در سه نه صد و چهل پنج در قضاة اقتدار شیر شاه افغان و دیگری را خود شیر شاه در تحصیل جهلم به پنجاب بنا نهاد - در صفحه ۲۰۵ ذکر این قلعه موخر الذکر (رهناس) واقع شده است - و این رهناس خرد است - اسپرین گریزراف اندیا مبعوضه اکسفورد سنه ۱۹۰۸ - جلد بیست و یکم صفحه ۳۲۲ و ترجمه آئین اکبری از بلاغ من صفحه ۲۲۲ ملاحظه کنید .

(۳) در بحرن افغانی صفحه ۹۲ و اصاب راجة بدیه ذکر نموده - در کتاب من کور نوشته - « بند از جنگ (و هزیمت مالدیو) عادل خان پسر کلان شیر شاه رخصت سیر قلعه رنپور که حواله او بود التماس نمود اذصوب روت که سامان خود کرده بخدمت برسد شیر شاه از آنجا بجانب قلعه کالنجر که محکم ترین قلعه هندوستان است بهضت فرموده - در نسخه ج - چون شش سال و چند ماه در سلطت او برآمد خواص خان را بجهت نرسنگه بوندیده فرستاده .

(۴) در « دو نسخه الف و ب » و او گریخته بر قلعه کالنجر رفته در پس راجه

بادشاه بمطالعه آن - نامه‌وار بر خود پیچید - خواست تا آن قلعه را ^{۱۱} نیز در تصرف آورد - اگرچه ملهم غیبی او را ازین یورش منع می‌کرد لیکن چون قلم قضا ^{۱۲} در باب او چنان رفته بود تدبیر با تقدیر همسر نیامد - بحسبیت پادشاهانه فرمود تا کارخانهای سلطانی طیار نمایند - و پیلان و لشکر از نواحی طلب شدند - و به بخشیان حکم شد که عرض سپاه گیرند - هشتاد هزار سوار دو اسپه و دو هزار پیل مست بعرض درآمد - ^{۱۳} تاریخ پانزدهم شوال سنه (۹۵۲) اثنین و خمین و تسعانه بارگاه سلطانی بیرون آوردند - و بر لب دریای جون برپا ساختند - احمد خان میانه ^{۱۴} را فرمود تا رفته جلال خان شاهزاده را از پتسه بیارد - تا رسیدن رایات جاه و جلال قلعه کالنجر را محاصره نماید - و قطب خان سور و الهداد خان و دولت خان را از حضور تعیین نمود - و شاهزاده عادل خان را فرمان صادر شد که تو دانی و آن طرف - از صوبه اجمیر و رنستهور و بیانه بواقعی خبردار باشد - و قطب خان که در ملک رامدیو و سلطانی است در امداد او تقصیر نخواهی کرد - و حقایق هر صوبه

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، آن قلعه را محاصره نموده او را مفتوح ساخته انهدام

دهد اگرچه . . .

(۲) در نسخه ج ، قلم قضا رفته بودند تدبیر با تقدیر نیاید فرمود - ناگاه کارخانهای سلطانی طیار نمودند پیلان از نواحی طلب شدند - و عرض سپاه گرفتند - هشتاد هزار سوار و دو هزار پیل در معرض درآمد . . .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب سنه و تاریخ مذکور نیست

(۴) در نسخه ج ، احمد خان میانه را فرمود و قطب خان سور از حضور تعیین شدند . . .

در ^{۱۱} عراض خود می فرستاده باشی - بند از ان کوچ بکوچ بطرف قلعه کالنجر روان شد - و های هوی در ملک و نواحی کالنجر افتاد - و راجه آنجا از سامان روغن و غله و هیزم و گاه ^{۱۲} هرچه باید بهم آورده حصار شد و دروازه های قلعه دربست - و توپها بر قلعه نشاند و عمارت ^{۱۳} عالی که در نواحی قلعه بود بینداخت .

شیر شاه رفته در نواحی قلعه فرود آمد - و قلعه را محاصره نمود - و مورچل بر امرا قسمت کرد - و عراده و منجنیق در کار آمد - در ساختن ثبات ^{۱۴} و بستن کرجج تاکید نمود - و لشکر از هر طرف چون مار حلقه بسته در سامان جنگ شد - رومی خان سه سرنگ موجود ساخته و بخریطهای دارو پر کرد - اول سرنگ که ازین طرف سر شد یک برج قلعه را بینداخت - اما هندوان فرصت ندادند که سپاه شاهی درون درآید - همچون تیر باران و تفنگ و نال و آتش بازی کردند که پیلان مست زهره نداشتند که رو بآن سو نهند - تا دوم سرنگ را سر دادند - دو برج آن قلعه با آسمان پرید - در افتادن آن

(۱) در نسخه ج ، در عراض خود در قلم آوری بعد این ، .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، راجه مذکور در سامان حصارگری شد - روغن و غله هیزم و گاه که از هرگونه درکار داشت مرتب ساخته دروازه های قلعه دربست و توپها بر کنگره حصار نهاد و حصار شد . .

(۳) و در نسخه ج ، قلعه نشاند و عمارت از نواحی دور نمود - شیر شاه رفته قلعه را محاصره نمود مورچل بر امرا قسمت کرده عراده منجنیق درکار آمد - رومی خان نیز سرنگ موجود نموده و بخریطهای دارو ، .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، ثبات ، نوشته اما لفظ سلباط است .

دو برج تهلکه بکافران افتاد - راجه به پیشکش راضی شد - اما شیر شاه هم چنان در گرفتن قلعه جهد می نمود - و از هر طرف کار بر اهل قلعه تنگ ساختند - و کار نزدیک رسیده که قلعه مفتوح شود - بتقدیر الله تعالی قضیه ^۱ عجیب العجایب و حادثه غریب الغرایب بظهور آمد - و آن چنان بوده که جلال خان جلو نبات (ساباط) بلند ساخته توب آنجا نهاده - و کار بر مردم قلعه چنان تنگ ساخته که کسی را یارای آن نمانده که در صحن خانه بگردد - چون بشاه عالم خبر رسید که جلال خان چنان تردد نموده که از طرف او قلعه بیفتد - پادشاه آنجا آمد و جلال خان را تحسین نمود - جانی که پادشاه و شیخ ^۲ عبد الجلیل و احمد خان پنی ایستاده بودند حقه ها را آتش داده درون قلعه می انداختند - ناگاه حقه بدیوار خورد و شکست و در میان حقه افتاد - آتش در گرفت - پادشاه و این هر دو که ایستاده بودند نیم سوخته گشتند - پادشاه را در پالکی انداخته در خرگه آوردند - در زخم جغرات نشاندند - مردم لشکر را عجب حالتی روی داد - همه امرا جمع شده در علاج مشغول شدند - چون امید حیات ندیدند - حیران شده بی دست و پا گشتند - عادل خان

(۱) در نسخه ج ، قصه غریب و حادثه عجیب بطور ...

(۲) در مخزن افغانی صفحه ۹۲ ، شیر شاه و شیخ خلیل و مولانا نظام داشتند و دریا

خان سروانی در یکجا ایستاده بودند ،

شاهزاده پد - کلان^{۱۱} که ولی عهد بود در رنسنهور بود - امرا مشورت کردند که تا رسیدن او آتش^{۱۲} بسد کاسه می شود و در ملک فتنه عظیم پیدا آید - بهتر آنست که تا رسیدن او جلال خان که در ملک پتینه است طلبیده بر تخت نشانیم و تسکین فتنه نمایم - دولت خان نیازی را بطریق الاغ روان کردند - و امرا هم چنان در گرفتن قلعه تلاش^{۱۳} داشتند - در آن روز وقت ظهر قلعه مفتوح گشت -^{۱۴} شیر شاه را رمقی از جان

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، پسر کلان بوده و در حین حیات او را ولی عهد

ساخته بود در رنسنهور بود ،

(۲) در نسخه ج ، تا رسیدن او قصد آتش کاسه شود و در ملک فتنه قائم گردد ،

(۳) در نسخه ج ، قلعه مقید بودند ،

(۴) در نسخه ج ، بشیر شاه هموز خان در قالب بود بشارت داد ، و در محزون

افغانی صفحه ۹۲ ب وفات شیر شاه تاریخ هفدهم ماه ربیع الاول سه اثنین و خمیس و تسعانه نوشته و در ترجمه اردو تاریخ شیر شاهی مصدقه مظهر علی خان دلا صفحه ۱۳۱ الف نوشته

که سن نو سو بانوین هجری دسویں تاریخ ربیع الاول کی آدهی رات کے بعد

شیر خان جهان فانی سے سرای جاودانی کو گیا ، و در یک نسخه خطی محزون افغانی

(نمبر ۱۰۱) صفحه ۱۰۵ که ایام سلطنت شیر شاه تا یازدهم ماه ربیع الاول سه اثنین

و خمیس و تسعانه بود - مشر فاونو گو در تاریخ شیر شاه که بزبان انگلیسی نوشته در

صفحه ۳۳۱ ارقام نموده که بشام روز شبه بدهم ربیع الاول سه ۱۹۵۲ وفات کرد - و در تاریخ

فرشته جلد اول صفحه ۲۲۸ ، دوازدهم ربیع الاول سه اثنین و خمیس و تسعانه بود حر فتح

قلعه شنیده و دیعت حیات سپرد ، در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۹۶ دهم محرم سه ۱۹۵۲ نهصد

و پنجاه و دو تاریخ وفات داده در خلاصه التواریخ صفحه ۳۳۳ مرقوم است ، که مدار کار ر

تواریخ سلطان علاء الدین خلجی که در تاریخ فیروز شاهی مندرج است نهاد ،

مانده بود که بشارتِ کشودنِ قلعه رسانیدند - گفت **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ** - بعده سه مرتبه کلمه شهادت بر زبان راند - آخر روز پنجشنبه بتاریخ بیست و چهارم ذی القعدة سنه (۹۵۲) اثنین و خمین و تسعانه پادشاه دین پرور آفاق گیر قلعه کشای برحمت^(۱) حق پیوست

نقل است که بوقت رحلت آه سرد از دل برکشید و فرمود که دو حسرت در دل من بماند - بعضی امرا که راه سخن داشتند پرسیدند کدام است - فرمود یکی^(۲) آن که در خاطر داشتم که لاهور را ویران کنم - از بهر آن که آن چنان شهر در راه مغل است - چون در آنجا می آید صاحب سامان میشود - دوم آن که در دل داشتم که بیست جهاز در دریا^(۳) طیار سازم - و سامان از آنچه باید موجود دارم -

(۱) در نسخه ح و رحمت حق پیوست و بعضی امرا که بخرف شاهزاده عادل حاکم و در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۷۳ دو شعر او را به سپهرام که گور خانه پدران او بود برده مدحون ساختند .

(۲) در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۹۳ ، یکی آنست که می خواستم ولایت روه را از آنجا ویران ساخته از نیلاب تا لاهور و کوه دامن ندنه تا سوادک آبادان سازم تا از در آمدن مغل واقف باشند و نگذارند که کسی از کابل به هندوستان بیاید و زمینداران کوه نیز پایمال و زبون شوند - دیگر آنکه می خواستم که لاهور را ویران سازم تا این چنین شهری عظیم در آمد غنیمت نباشد و بمجرد رسیدن و گزافن آن سامان تواند نموده .

(۳) در مخزن افغانی صفحه ۹۳ دیگر آنکه اراده داشتم که در راه مکه مصلحه بجاه جهاز راست کنم و بنوعی آن را استحکام دهم که به باد طوفان پراگنده نشوند و خلایق بفراموشی بخانه معظم آمد و رفت می کرده باشند - دیگر آنکه در خاطر بود که مقبره سلطان ابراهیم لودی

تا زاپران حضرت محتاج نباشند - این دو ^{۱۱} حسرت با خود می برم .

الغرض بعضی امرا که بطرف شاهزاده عادل خان میل داشتند قاصدان شتاب‌رو به رتنپه‌ور روان ساختند - و خان خانان قرملی و عیسی خان حجاب بطرف جلال خان در سعی بودند که عادل خان بایشان در نهان بد بوده ترسیدند که چون او پادشاه شود بایشان آفت رساند - بآمدن جلال خان شاهزاده ^{۱۱} از ناسازی امرا و بی‌اتفاقیشان

را در یاقوت راست سازم اما بشرطی که در برابر آن مقبره دیگر از سلاطین چغته که شهادت رسانیده باشم با سازم و هر دو را چنان بر کار سازم که دوست و دشمن آفرین گویند و تا قیامت نام من بماند ازین آرزوها هیچ کدام خدا میسر نکرد و این حسرت را بگور می برم .

(۱) در یک نسخه خطی 'مخزن اقبالی' (نمبر ۱۰۱) صفحه ۱۰۵ نوشته . ایام سلطنت او (شیر شاه) از ابتدای یازدهم محرم سنه ست و اربعین و تسعمانه لغایت یازدهم ماه ربیع الاول سنه اثنی و خمسين و تسعمانه مدت شش سال و یکماه و هفت روز بود .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب، بآمدن جلال خان شاهزاده از پته اوراغ (پشته الاغ) وارد رسید امرایان که در آنجا بودند (الی قوله) ملون داشتند - ارقام یافت - و عبارت از د در پای قلعه کالنجر (تا) پیش ازین بوده است خواهیم نمود، در هر دو نسخه مذکور نیست - و نیز اسامی سرداران عهد اسلام شاهی در هر دو نسخه الف و ب ذکر نشده در نسخه ج حسب زیرین ثبت شده :-

اسلام شاه

عادل شاه	احمد خان شاهزاده	فیروز خان شاهزاده	تاج خان کزائی
قطب خان نیازی	عیسی خان سور	شجاع خان	زین خان
عثمان خان	بازید خان	اعظم همایون	هیبت خان
سرمست خان	سید خان	داود خان	بهادر خان
قطب خان سور	مبارا خان	جمال خان	محمد خان
نصیب خان	ایمن خان	دلاور خان	گوجر خان
عیسی خان	تاتار خان	دویا خان	ولیداد خان
حاجی خان	نمازی خان	غازی خان مهلی	کبیر خان

ترسان بود - آخر بسی خانانان و عیسی خان از پتنه الاغ شده رسید -
 امرایانی که در آنجا بودند با استقبال آمدند و آن شاهزاده را آوردند -
 و دربار پادشاهی آراستند - و پیلان بزرگ و زیور پیراستند - و تخت
 زرین بر بساط ملون داشتند - در پای قلعه کالنجر بر تخت پدر جلوس
 نمود - و بعد از خان نوشت که شما دور بودید و من نزدیک تا آمدن
 شما بجهت تسکین فتنه بر تخت نشسته ام - و ما را جز فرمان برداری
 شما چاره نیست - وقتی که در آگره برسم تاج و تخت بشما سپرده دست
 خدمت در پیش تخت شما در کمر بسته بمثل امرا ایستاده خواهم شد -
 باید که آن برادر بگفته حساد و غرض گویان از من ملال بر خاطر عاطر
 نرساند که من هر وجه رضاجویی و فرمان برداری شما چنانچه پیش ازین
 بوده است خواهیم نمود :

اسلام شاه

جوهریان بازار^{۱۱} معانی و صرافان دوکان نکه دانی این در نایاب
 و گوهر تاب دار چنان از صدف کشیده اند که چون شیر شاه عالم در کالنجر
 برحمت حق پیوست پسر خورد او جلال خان که در قصبه ریون که از توابع
 پتنه بوده^{۱۲} الاغ شده در پای قلعه کالنجر رسید^{۱۳} - و در آنجا جشنی عظیم

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، جوهریان بازار معنی و نکه دانی صرافان این در تمام
 عبار چنان از بوتی سخن کشیدند ،

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، توابع پتنه بود سعی عیسی خان حجاب و خانانان
 قرملی بطریق الغار آمده در سینه بر تخت جلوس نمود ، و دو نسخه ج ، پتنه بوده بر تخت جلوس نمود ،

(۳) در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۲) صفحه ۱۱۰ ، در پای قلعه مذکور (کالنجر) بتاریخ
 نوزدهم ماه ربیع الاول سنه الثمین و الخمین و تسعمائه بر سریر سلطنت هند جلوس فرمود

ترتیب داده سائبان زر نگار^{۱۱} و زردوزی برپا ساخته - پیلان و اسپان را به برگستوان طلا باف بزر و زیور پیراسته - و بساط مقرنس رنگارنگ چون آسمان بکواکب رخشان و درخشان - دربار چون بوستان در ایام نوبهار - نقش و نگار^{۱۲} مانند لاله زار - چون رخسار دلبران سیمین عذار زیب داده - جلال خان شاهزاده چون گلبرگ تر^{۱۳} بر تخت جلوس نمود - و خود را باسلام شاه مخاطب ساخت - و قلعه کالنجر را باحمد خان سور^{۱۴} داد - چون اکثر امرا بطرف شاهزاده عادل خان مایل بودند از باطن آنها وقوف یافته در اندیشید و متوجه آگره شد - و در اثنای راه خواص خان از جاگیر^{۱۵} خود آمد - بتازگی جشن جلوس تازه کرد - و اسلام شاه را بر تخت نشاند - و خود بیعت نمود - از آنجا در آگره رسید^{۱۶} - و بعادل خان پیغام نمود که چون شما دور بودید و من نزدیک

و باسلام شاه مخاطب شد. در ضلقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۰۷ و در تاریخ درسته جلد اول صفحه ۳۳۰. بیسی عیسی خان حجاب و دیگر امرا در تاریخ یازدهم شهر ربیع الاول سنه اثنی و تحسین و تسعمانه در پای قلعه کالنجر جلوس فرمود. و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۹۶. بعد از (شیر شاه) جلال خان پسر خرد او هشتم روز جانشین پدر شده. »

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « سائبان زر دوزی و نخلی برپا ساخته تا ابر زنگاری بر افراخته پیلان ».

(۲) در نسخه ج « نقش و نگار درخشان مانند دلبران سیمین عذار زیب داده ».

(۳) در نسخه ج « همچو گل صد برگ بر تخت ».

(۴) دو نسخه ج « احمد خان و جلال خان مروانی سپرده ».

(۵) در نسخه ج « از صوفه خود آمد ».

(۶) در نسخه الف « آگره رسیدند ».

بواسطه تسکین فتنه تا آمدن شما محافظت لشکر و ملک نمودیم - و مرا بجز وفاداری و فرمان برداری شما چاره نیست - اظهار ملاقات نمود - عادل خان در جواب نوشت که اگر قطب خان نیازی و عیسی خان و جلال خان جلور و خواص خان آمده مرا تسلی نموده ببرند توأم بملازمت شما رسید - و باین چهار امر نیز نوشت که من^(۱) اختیار آمدن و نا آمدن خود بر رای رزین شما گذاشته ام - چه صلاح می دهید - قصه اسلام شاه این چار امر را نزد عادل شاه فرستاد - عادل شاه بآداب و دارات بادشاهی از رتنبه‌هور روان شد - اسلام شاه در آن وقت بجهت شکار طرف سیکری برآمده بود - از آن طرف عادل شاه در رسید - در شکارگاه میان هر دو برادر ملاقات واقع شد - از طرفین بازار اتحاد گرم ساخته متوجه آگره شدند - در پنهان اسلام شاه بمردم خود تاکید نموده بود که چون عادل شاه در قلعه درآید مردم او را نگذارند که درون درآیند - بخاطر داشت که او را جریده در قلعه آورده بند نماید - چون هر دو برادر داخل قلعه شدند - هر چند مردم اسلام شاه مانع شدند مردم عادل شاه بزور تمام نزدیک پنج شش هزار سوار خنجر گذار درون قلعه در آمدند - افسون اسلام شاه کارگر نشد - بچاپلوسی درآمد - دست عادل شاه را گرفته بر تخت نشاند - و خود کمر خدمت بر میان بست .

(۱) در نسخه ج . من اختیار خود بر رای شما گذاشته - در آمدن و نا آمدن من چه

چون عادل شاه عیاش و نرم‌خو بود دست اسلام شاه^(۱) گرفته
 بر تخت نشاند - امرایان در میان آمده عادل شاه را رخصت کنانیدند -
 و جاگیر دخواه تنخواه^(۲) کردند - اسلام شاه فرمود که همچون باشد -
 عیسی خان و خواص خان را همراه^(۳) داد و رخصت نمود - بعد دو سه ماه
 اسلام شاه - غازی محلی را که یکی از مقربان خاص بود با جولانه زر فرستاد
 که عادل شاه را مقید ساخته بیارد - پیش از آنکه غازی در آنجا برسد
 عادل شاه خبر یافته نزد خواص خان در میوات رفته از نقض عهد
 اسلام شاه آگاه کرد - و همدران اثنا غازی محلی در آنجا رسید - خواص خان
 آن طلا را قراضه ساخته بفقران^(۴) و مساکین داد - و غازی محلی را مقید
 نموده لوای مخالفت برافراخت - امرایانی که متفق بعادل شاه بودند خفیه
 مکتوب نوشتند - قطب خان و عیسی خان که در عهد و قول داخل
 بودند در آمدن عادل شاه تاکید کردند و قرار دادند که در آخر شب
 خود را در نواحی آگره رسانند - تا بی حجاب بخدمت تو ائیم - عادل
 شاه با لشکر بی انتها متوجه آگره شد :

(۱) در هر دو نسخه الف و ب نرم خو بود اسلام شاه باز گرفته بر تخت .

(۲) در مخزن افغانی صفحه ۱۱۶ (نمبر ۱۰۲) درین اثنا عیسی خان عرض نمود که
 عادل خان را رخصت نموده بیانه بجایگزین او مقرر شود - اسلام شاه گفت همین کردم .

(۳) در مخزن افغانی صفحه ۱۱۶ . عیسی خان و خواص خان را همراه عادل خان رخصت
 بیانه داد .

(۴) در مخزن افغانی خواص خان را دل بهم بر آمد و غازی محلی را طلبیده جولانه
 در پای او انداخت و لوای مخالفت برافراخت و امرائی که همراه اسلام شاه بودند کتابها
 نوشت و مخفی با خود متفق گردانید و با لشکر خود متوجه آگره شد .

چون حق سبحانه تعالى نخواستنه بود که عادل شاه پادشاه شود و اسلام شاه خراب داشت ادبار گردد - عادل شاه وقتی که در سیکری رسید اتفاقاً آن شب - شب برات^(۱) بوده بملاقات حضرت شیخ المشائخ^(۲) شیخ سلیم رفتند - خواص خان را بنمازی که در آن شب مقرر بود اهمال واقع شد - در وقت چاشت بنواحی آگره رسیدند - اسلام شاه از آمدن ایشان آگاه شد - و از ناسازبی امرآ فهمیده قطب خان را گفته فرستاد که اگر^(۳) از من درباره عادل خان اضطراب واقع شد بایستی که خواص خان و قطب خان نیازی مرا ازین وادی می نوشتند - قطب خان سور واهمه پادشاه دیده گفت باکی نیست - هنوز کار از اصلاح بیرون نرفته است - تسکین این فتنه را من متعهد میشوم - اسلام شاه - قطب خان و امرایان که بعادل شاه متفق بودند رخصت نمود که پیش عادل شاه بروید^(۴) - قصد او این بود که این جماعه

(۱) در نسخه ج و آن شب شب قدر بود .

(۲) حضرت سلیم بن بهاء الدین چشتی از اولاد اجداد حضرت بابا فرید الدین گنج شکر رحمه الله است - بزبانت حرمین درین مشرف شد و در دیار عرب و عجم سیر کرد و صحبتها اندوخت - ولادت اوشان در سنه سبع و نبعین و ثمانمانه بود و در بیست و نهم رمضان سنه سبع و سبعین و تسعمانه در اعتکاف ازین عالم درگذشت - رحمه الله تعالی - ملخصاً از اخبار الاخبار صفحه ۲۷۱ .

(۳) در نسخه ج گفته فرستاد اگر پاره از من اضطراب کونه واقع شد باید که خواص خان .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب بروید بخاطر آورد که ایشان را از خود جدا ساخته طرف چنار رود آنجا خوانه کشاده سامان نموده باز بر سر برادر بیاید .

را از خود جدا ساخته بطرف چنار رود - خزاین آنجا کشاده و سامان سپاه بهم رسانده باز بر سر برادر^(۱) بیاید - عیسی خان حجاب او را مانع شد و گفت که اگر ترا بامرایان پدر اعتماد نیست پنجهزار^۲ سوار که نوکر قدیم تو اند و از دیر باز خدمت تو کرده اند با وجود اینقدر جمعیت بیدلی منما - زود بیدان توجه نمای و پای ثبات برقرار دار - که تا هیچ کس از امرایان پدر که مخالف اند در نظر شما آن طرف نخواهند رفت - اسلام شاه دل قوی شد - قطب خان و غیره را که رخصت بر رفتن نزد عادل شاه داده بود باز طلبید که من چرا شما را بتغیم سپارم - بعد ازان استعداد کرده بیدان جنگ برآمد - بعضی امرا که بعادل شاه اتفاق داشتند و همداستان شده بودند چون اسلام شاه را در معرکه دیدند از رفتن باز ماندند

چون هر دو لشکر رو برو شدند و در نواحی آگره جنگ واقع شد - تأییدات آسمانی اسلام شاه را نوازش فرمود - و شکست بر سپاه عادل شاه افتاد - عادل شاه جریده و تنها جانب گوه^(۳) پایه رفت - چنانکه از احوال

(۱) در نسخه ج بر سر تغیم بیاید . . .

(۲) در مخزن اعمالی (عدد ۱۰۲) صفحه ۱۱۱ - اگر ترا ب مردم امرا اعتماد نیست ده هزار کس از ایام شهزادگی نوکر خاص تو اند ، اما در تاریخ دازدی (البت جلد چهارم صفحه ۲۸۳) نیز بیج هزار کس نوشته

(۳) در مخزن افغانی عدد ۱۲ صفحه ۱۱۲ ، تنها بجانب دیار پنه روت ، و در خلاصه التواریخ صفحه ۳۲۵ ، بطرف پنه روت بعد آن احوال شاهزاده بکسی معلوم نشد ، و در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۲۲۳ ، بجانب تهنه ، روت ، و غالباً پنه باشد .

او هیچ کس آگاه نشد - خواص خان و عیسی خان شکست یافته به بیانه آمده راه میوات گرفتند - اسلام شاه لشکر گران در دنبال ایشان روان نمود - دو نواحی فیروزپور^(۱) و چهرکه جنگ واقع شد - شکست بر لشکر عادل شاه افتاد - بعد از آن خواص خان و عیسی خان تاب نیاورده بدامن کوه^(۲) رفتند - و اسلام شاه با جمیع امرای پدر بدگمان شده در مقام بر انداختن آنها شد - و بعضی را ائمه^(۳) جلال خان سور و برادر زاده خود را بجان کشت - قطب خان سور و برمزید خان سور و کمال خان سور و زین خان نیازی و سعید خان نیازی و شمس خان نیازی را که امرای کبار بودند کوکناری^(۴) ساخت - و بعضی را در پای پیلان بسته هلاک ساخت - رعب و هراس در دل امرایان افتاد - و مواجب بر خلق الله تنگ کرد - و از چنار تمامی خزاین پدر بدر آورده بگوالیر فرستاد و خود با گره آمد - سیف خان نیازی از راه گریخته نزد هیبت خان رفت - و او را بران آورد تا با اسلام شاه مخالفت نماید - و قطب خان که از امرای کبار عادل شاه بود با وی

(۱) در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۱۰۰ ب. چون فیروزپور میوات رسیدند جنگ واقع شد و شکست بر لشکر اسلام شاه افتاد - اسلام شاه بعد از استماع این خبر لشکر دیگر عقب ایشان تعیین نمود - خواص خان و عیسی خان تاب نیاورده بجانب کوه کاپور رفتند و نیز در طلیقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۱۰ و شکست بر لشکر سلیم خان افتاد. *

(۲) در مخزن افغانی صفحه ۱۰۰ و در طلیقات اکبری صفحه ۱۱۱. * بجانب کوه کاپور

رفتند. *

(۳) در مخزن افغانی صفحه ۱۰۰ و در طلیقات اکبری صفحه ۱۱۱ و جلال خان جلو و برادرش خدا داد را بجهت اتفاق که بهادل خان داشتند بقتل رسانید. *

(۴) در فرهنگ استخراج جلد دوم صفحه ۱۱۵۰. افیون خواران را کوکناری گویند. *

همداستان شد - از بیم و هراس که در دل داشت فرار نموده نزد اعظم همایون رفت - اسلام شاه باعظم همایون نوشته قطب خان را طلب داشت - اعظم همایون بلطایف الحیل که مقدور یافت او را نزد اسلام شاه فرستاد - با چهارده امرای دیگر مثل شهباز خان لوهانی که داماد شیر شاه بود و برمزید کور و داؤد خان بقید در آورده به گوالیر فرستاد - و بطلب اعظم همایون و شجاع خان فرمان صادر شد - اعظم همایون عذر آمدن نوشت و شجاع خان از مالوه آمده ملازمت نمود - چون مطالب اسلام شاه^{۱۱۱} از گرفتن ایشان بود از نآمدن اعظم همایون - شجاع خان را باز رخصت نمود - بعد از آن جانب رهتاس و چنار متوجه شد .

در اثنای راه برادر^{۱۱۲} اعظم همایون که بخدمت همیشه حاضر می ماند راه فرار گرفت و بلاهور رفت - اسلام شاه از رفتن او از راه برگشته با گره آمد - باحضر لشکر فرمان داد - بعد از آن بطرف دهلی در حرکت آمد - چون خبر این واقعه بشجاع خان رسید بی طلب اسلام شاه با جمعی از متابعان خود بطریق الاغ خود را در دهلی رسانید - اسلام شاه از آمدن او خوشدل گشته - او را بانواع الطاف^{۱۱۳} نوازش فرمود - چند روز در دهلی مقام نموده

(۱) در نسخه تلف « اسلام شاه بگیرفتن هر دو ایشان بود » .

(۲) در طبعات اکبری جلد دوم صفحه ۱۱۱ . سعید خان برادر اعظم همایون که بیوسته

پیش او می بود .» .

(۳) در هر دو نسخه تلف و تب « انطاف خودم و ممتاز گردانید » .

ترتیب لشکر کرده بجانب مخالفان متوجه گردید - اعظم همایون و طایفه باغیان با خواص خان و عیسی خان یکجا شده با لشکر چون مور و ملخ از پنجاب در حرکت آمدند - از سرهند آن طرف تا رهناس خورد در تصرف خود آوردند - در سرهند چند روز مقام نمودند - و سپاه جدید گرد آوردند و سامان جنگ بهم رسانده روز چهارشنبه بتاریخ چهارم ماه صفر سنه اربع و خمسين و تسعمائه بحمت مقابله در حرکت آمدند - اتفاقاً در هنگام سواری باران^{۱۱} رسید و پیل کلان اعظم همایون را برق زد - فال بد بآن طایفه روی داد .

الغرض در نواحی^{۱۲} انباله آمده قرار گرفتند - بعد چند روز رسیدن نیازیان - اسلام شاه نیز آمده^{۱۳} در دو سه گروهی انباله نزول کرد - شبی که صباح آن مقابله طرفین خواهد شد اعظم همایون و برادر او سعید خان و قطب خان و عیسی خان در ذیره خواص خان یک جا شده در باب نصیب^{۱۴} سلطنت مشورت کردند - خواص خان گفت رای صواب آنست که امر بادشاهی بعاقل خان قرار گیرد که وارث تخت اوست - نیازیان باتفاق گفتند این چه سخن است -

« بیت »
ملک میراث نیابد کسی . تا نزد تیغ دو دستی بسی

(۱) در نسخه ج . باران نزول گفت - در ان اثنای پیل کلان اعظم همایون که خاصه از اذان (احوال) بوده از صولت هلاک گشت .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، آمده یک گروهی شرق رویه آن نزول فرمود .

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۱۲ ، در باب نصب حاکم سخن کرد .

فرشته جلد اول صفحه ۳۳۳ ، در باب نصب حاکم کنکاش کرده بودند که حاکم که باشد .

خواص خون آزرده شده از ایشان سر باز زده همان شب بیکی از مقربان اسلام شاه گفته فرستاد که شما ازین بنده به پادشاه عرض دارید که من بنده شیر شاه ام - عادل خان را که بمن سپرده بود بجانب داری او می کردم - نیازی کدام سگ^{۱۱} باشد که بخاطر او با ولی نعمت زاده خود حرام نمکی نمایم و بد اندیشم - انشاء الله تعالی روز جنگ خدمت من معلوم خواهد شد - چون حقیقت اختلاف نیازیان و یک دلی خواص خان بعرض اسلام شاه رسید شادیا نمود - امیدوار فتح گردید -

درین اثنا خبر رسید که لشکر نیازیان بغایت قریب فرود آمده - فرمود که افغانان قباحت فهم نیستند - تمام سپاه خود را در میان آورده قنعه بندی نمود - و خود با چندی از نزدیکان بدیدن لشکر نیازیان بر بندگی برآمد - چون چشم او بر لشکر مخالفان افتاد همان جا ایستاده گفت که در ناموس پادشاهی نمی گنجد که لشکر غنیم دیده در برابر ایشان فرود آید - همان لحظه منادی فرمود که تمام سپاه ساخته جنگ شود - از طرفین آواز نقره و کرنای برآمد - خواص خان با اعظم همایون پیغام فرستاد وقتی که من بروم و بیرق پیلان من بنظر درآید شما خود را بمعرکه رسانید^{۱۲} - از همراهی من نه ایستید - بعد این قرار رو میدان^{۱۳} آوردند -

(۱) در هر دو نسخه الف و ب و کس باشد .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب و رساند و من ازین طرف می ایم و همراهی من

نه ایستید .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب و میدان آوردند چون نیازیان .

و خواص خان بمیدان آمده باعظم همایون پیغام کرد که شما ازان طرف
 بدوید و من ازیں جانب حمله بر سپاه سلطانی می آرم - چون نیازیان
 بقول او بر لشکر اسلام شاه تاختند - خواص خان از جای خود
 روان شد - و با هیچ کس نیامیخت - از^{۱۱} جنگ طرح داده راه کوه
 گرفت - نیازیان را جان در بدن نماند - ناچار حسب المقدور تقصیر
 نکردند - لیکن چون شیوه حرام نمکی بار خوب نمی دهد - نوکر را
 بر صاحب ظفری نسبت - شکست بر نیازیان افتاد - تائیدات آسمانی بر اعلام
 اسلام شاه سایه انداخت .

درین اثنا سعید خان برادر اعظم همایون با دو سه سوار
 عراقی مغزقی باهن که کس او را نمی شناخت به بهانه مبارکبادی خواست
 تا خود را بنزدیک اسلام شاه رساند - و کارش تمام سازد - در افواج
 خاصه پادشاهی درآمد - در آن وقت اسلام شاه جانی ایستاده بود که گرد
 برگرد او از پیلان مست - کوه آهن ساخته بودند - سعید خان آنجا رسید -
 مقارن این حال یکی از پیلانان او را شناخته آواز داد که این حرام نمک^{۱۲}
 سعید خان است - احمد خان سور پرو نیزه انداخت - او از
 میان فوج خاص^{۱۳} بضرب دست و مردانگی بیرون رفت - دران جنگ

(۱) در نسخه ج ، بی جنگ طرح داده ، و در مخزن افغانی (نمبر ۶۰۲) صفحه ۱۱۳

معرکه مجادله را طرح داده رو گردان شد .

(۲) در نسخه ح ، حرامخور ، .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، بچرب دستی بیرون آمد ، .

اکثر نیازبان در میدان افتادند . و جمعی کثیر از صولت سپاه سلطانی که تعاقب ایشان کرده بودند در آب جوی (جون) غرق گشتند . اعظم همایون و عیسی^{۱۱} خان بجانب دنکوت رفتند . اسلام شاه در تعاقب نیازبان تا رهناس خورد رفته . از آنجا خواجه اویس سروانی را با لشکر گران در دنبال ایشان روان کرد . و عثمان^{۱۲} عزیمت بجانب آگره نامه در آگره دو سه روز مقام نموده بطرف گوالیر رفت و رحل اقامت انداخت .

درین وقت بجمیع امرایان پدر که اطراف و جوانب تعیین یافته بودند (فرمان فرستاد و) بحضور طلبید . اسلام شاه با شجاع خان از نه دل ناخوش بود . لیکن چون دولت خوان اچیااله که محبوب اسلام شاه بوده بجهت خاطر او طریقه^{۱۳} اتحاد مرعی می داشت و اعزاز و اکرام بجای آورد . و زمام مہام تمام مالوہ بید اقتدار او گذاشته بود . روزی عثمان خان نامی شراب خورده بدیوان خانہ شجاع خان آمد . مکرر آب دهن خود بر گنیم انداخت . فراش چون مانع آمد . عثمان خان چند مشت بفراش زد . حقیقت حال بشجاع خان رسید . گفت که از وی سه گناه در وجود آمد . یکی شراب

۔ ۔ ۔

(۱) در نسخه ج ، اعظم همایون ، محمد خان و قطب خان حاکم .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب : عثمان عزیمت ، طرف گوالیر باز کشید .

آنجا را پای تخت بناخته . از بحور اعیان (نمبر ۱۰۱) صفحه ۱۰۸ ب ، این فصایا در سه اربع و تحسین و استعمانه اعیان افتاد .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، طریقه التقات از شجاع خان بار نمی گزوت و اعزاز .

خورده - دوم^{۱۱} بر گلیم ما کسافت انداخته - سیوم فراش ما را زده -
فرمود تا هر دو دست عثمان خان بریدند - عثمان خان پیش اسلام شاه
در گوالیر فریاد کرد - پادشاه از جهت خاطر دولت خان اوجیالہ کہ
محبوبہ او بود^{۱۲} تغافل نمود - درین اثنا مہم راجہ راجور در میان آمد -
بطرف اجیر توجہ فرمود - در راہ بعضی امرای^{۱۳} مخالف یک پیادہ را تحریک
کردند وقتی کہ پادشاه در کھائی^{۱۴} برسد - آن زمان سپاہ در گرد و پیش
او نمی باشد - مگر دو سہ جلودار و یا چوبدار - دران وقت برسم داد خواهان
نزدیک پادشاه رسیدہ کارش تمام سازد - آن پیادہ را زر بسیار دادہ بانواع
نوازش امیدوار ساختند - چون^{۱۵} در سر کھائی چوبداران هجوم لشکر
دور کردند - آن پیادہ خود را پیشتر آنجا رسانیدہ^{۱۶} بزیر سنگی نہان
گشت - چون اسلام شاه در کھائی رسید دو سہ چوبدار بیش^{۱۷} نبودند -

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، دوم بدیوان حائہ آمده ، :

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، او بوده ، بخشید باو آزار رسانید ، :

(۳) در نسخه الف ، امرای پر هائی ،

(۴) کھائی در اصل گھائی است و لفظ ہندی است در فرهنگ آصفیہ جلد چهارم صدمہ

۱۱۰ نوشته گھائی - دو پہاڑوں کے بیچ کا راستہ - درہ کوه - و معنی لفظ گھات - کھن گاہ -

مکمن - مرصاد - داؤن کی جگہ - وہ جگہ جہاں دشمن یا شکار کے انتظار میں بیٹھیں - فرهنگ

آصفیہ صفحہ ۱۰۸ ،

(۵) در هر دو نسخه الف و ب ، چون صاحب اسلام شاه نزدیک کھائی رسید هجوم

لشکر از کھائی دور کردند ،

(۶) در نسخه ج ، در زیر سنگها نہان بود ، :

(۷) در نسخه ج ، چوبدار دیگر نبودند ،

آن پیاده رسم داد خواهان فریاد نمود - و خود را نزدیک رسانید و ^{۱۱} شمشیر بر اسلام شاه انداخت - پاره زخم بگردن رسید - اسلام شاه اسپ جهانده او را از گردن گرفت - دولت خان اوجیاله از عقب ^{۱۲} می آمد - چون حال بدین منوال دید خود را زود بپادشاه رسانید - اسلام شاه فرمود تا آن پیاده را بقتل آوردند - دولت خان اوجیاله عرض نمود که او را الحال نگاهدارند - تا تحقیق شود که بانی این کار کیست - اسلام شاه فرمودند بگذار تا بکشند تا خانه بسیار مردم خراب نکند - او را کشتند ^{۱۳} - ازان روز اسلام شاه در سواری و غیر سواری غافل نبودی - از مردم خوب که با اعتماد خاص بودند پیرامن خود داشتی -

الغرض چون در راجور رسیدند برادر ^{۱۴} زاده اسماعیل خان

(۱) در نسخه ج ۴ در شمشیر بر اسلام شاه زد ، ۵

(۲) در نسخه ج ۴ از دنبال می آمد ،

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، خراب نکند پیاده را در پای پهل بستند و هلاک نمودند ، در مخزن اصفی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۱۰۳ ارقام یافته ، نیازبان پناه بکهران برده در کوهستانی که متصل کشمیر است در آمدند - اسلام شاه با لشکر فراوان جهت تسکین فتنه نیازبان حرا خود با جانب نهضت نمود - و به پنجاب رسید - مدت دو سال با ککهران مجاربه داشت - در همین اثنا شخصی در تنگی راه و فتنه اسلام شاه بیالای قلعه مانکوت بر می آمد شمشیر برهنه در دست قصد اسلام شاه کرد که پرو اندازد - اسلام شاه از بسکه در سواری کمال چستی و پداری داشت و همیشه در خانه زین مرصع می داشت جست نموده آن شخص را در بغل گرفت و فرمود تا بکشند - و شمشیر را شناخت که خود باقبال خان بخشیده بود ، ۵

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، برادر اسماعیل خان ، ۵

داد خواه شد که مردم^(۱) بیرسنگه راجپوت اسپان ما را که بجهت سوداگری آورده بودیم بزور کشیده برد - چون ازو زر طلب داشتیم با من ناهنجاری نمود - و برادر ما را کشته - اسلام شاه - احمد خان ترین را بجهت این کار^(۲) فرستاد - یازر بدهد - یا اسپان را حواله نماید - احمد خان در آنجا رسید - او را چنانچه حکم بود رسانید - آن مفسد با احمد خان بقباحث پیش آمد - او بدرگاه پادشاهی معروض داشت - پادشاه نصیر خان لوهانی و جنید خان کرانی را فرستاد تا اسپان ازو گرفته حواله او نمایند - و اگر نه سزایش دهند - نصیر خان بد آنجا رسید - اتفاقاً بیرسنگه با معدودی چند بشکار برآمده بود - و باز او در پرواز گم شده بود - شب بجهت آن باز در جنگل ماند - جنید خان از نصیر خان دو روزه رخصت گرفته با سی و چهل سوار بجهت ملاقات درویشی که دران نواسی بوده می رفت - چون دران جنگل رسید بعضی سواران جنید خان بیرسنگه را دیده شناختند - بجنید خان گفتند - او برو تاخت - سواران بیرسنگه رو بگیریز آوردند - جنید خان او را گرفته در عماری پیل انداخته بطریق^(۳) الاغ هشتاد

(۱) در نسخه ج . مردم برسنگ .

(۲) در نسخه الف و ب . فرستاد تا او را معقول سازد که در بدهد . و در نسخه ج

فرستاد یا زود بدهد .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب و بشکار برآمده بود - شب بجهت آنکه باز او در پرواز

گم شده بود در جنگل .

(۴) الاغ بنم اول یعنی اسپ و کسی که بذاک چوکی بجائی رود - و در برهان

یعنی قاصد و اسپ ذاک چوکی است - فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۲۳۹ .

گروه راه فصیح نموده آن مفسد بی باک خون ریز را بحضور اسلام شاه رسانید - شاه از دیر باز در طلب او بود - هر چند او را می طلبید حاضر نمی شد - خوش شد - او را بند فرمود و جنید خان را باوواع نوازش بنواخت - ازان طرف نصیر خان که در انتظار آمدن جنید خان بوده چون او نیامد گله او را بحضورت نوشت - الغرض چون اسلام شاه در نواحی راجور رسید راجه آنجا در خدمت حاضر شد - خیلی پیشکش در نظر آورد - و پیل سفید که در خوبی او در اقبال پادشاهی نبوده با زر و زیور طلا آراسته در وقت سواری گذرانید - پادشاه بغایت شادمان گشته قلعه راجور که ازو گرفته بود باو باز گذاشت - و ازان طرف باز گشت - چند روز در آگره " بسر برد

درین اثنا بعضی جاسوسان که در پی خواص خان بودند آمده خبر آوردند - که خواص خان در ملک راجه کاپون " بر قلعه کوهی که مرغ با بال و پر بدان جا نتواند رسید قلعه ساخته مسکن دارد - و چند دیه راجه کاپون باو داده که خرج روز مره ازو میشود - اسلام شاه بتاج خان کرانی که از امرای کبار او بوده و حکومت صوبه سنبل داشت فرمان صادر نمود

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، عابت رسانید گفته ،

(۲) در بحون افغان (عمر ۱۰۲) صفحه ۱۱۳ ب : درین اثنا میرزا کامران از جنت اشیانی (همایون پادشاه) فرار نموده برد اسلام شاه آمد - و او از روی نفرت و تکبر سلوک لایق نکرد - میرزا کامران چون شنید که اسلام شاه را وجود این سلوک می خواهد که میرزا را گرفته مقید سارد و یکی از قلاع فرستد دغدغه تمام بخاطر راه داده فرصت یافته بکوه سوانک بدر رفت - اسلام شاه بدیله آمد و چند روز قرار گرفت و قلعه سلیم گزوه را بنا کرد ، -

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، کاپون ،

در بهر وجه بدست آوردن خواص خان جهد بکنند - اگر دست تو آنجا
 رسد براجة آنجا پیغام نماید و بنایات پادشاهی امیدوار سازد که چند پرگنه
 دامن کود که بخالصه آمده اند باو باز گذارم - خواص خان را بسته
 بفرستی - چون فرمان عالی بتاج خان رسید او چند زناردار براجة
 فرستاد - و این مقدمه در میان آورد - راجه ^{۱۱} جواب داد که چه مناسب باشد
 که من پناه آورده را بسته دهم - تا جان در بدن دارم این کار از من
 صدور نخواهد یافت - تاج خان عرضه داشت نمود - اسلام شاه چون
 دید که دست زور من بدانجا نمی رسد بخواص خان فرمان ^{۱۲} فرستاد
 که تو از طرف عادل خان با من جنگ کردی - می دانم که این ^{۱۳} کار از
 تو نشد - عیسی خان و قطب خان ترا درین ^{۱۴} کار آوردند - گذشته
 گذشت - اکنون گناه تو بخشیدم - خاطر از دغدغه ^{۱۵} پاک نموده
 پیش من بیا - رانا از ملک خود سر بر آورده و چند پرگنه از صوبه
 اجمیر زده نهب و تاراج کرده و زن و بچه مسلمانان باسیری برده - چند
 امرا بدین مهم رفتند از هیچ کس این کار انصرام نرسید - غبار از سینه
 من برنیاوردند - دانسنام و خوب او رسیده که بی تو هیچ کس این

(۱) در نسخه ج ، راجه کابون گفت چه مناسب که او بی پناه آورده و بشما بست

دهم این از من نمی شود - راج حاک التماس کرد - اسلام شاه ، ،

(۲) در نسخه الف ، فرمان صادر نمود ، ،

(۳) در نسخه ح ، میدانم که این دور تو نبوده قطب خان ، ،

(۴) در نسخه ج ، ترا باین پله آوردند ، ،

(۵) در نسخه ح ، حاضر ازین طرف پاک کن پیشتر ، ،

خس و خاشاک از راه من دور نخواهد کرد - میان^{۱۱} من و تو
سوگند کلام ربانی و قول سبحانی - بعد از آن عهد نامه و قول - دست^{۱۲}
بر جامه زعفرانی اظهار نموده فرستاد - و بتاج خان نیز نوشت که بهر
وجه بتملق و چاپلوسی^{۱۳} آن مرغ را بدام باید^{۱۴} آورد - که داغی که از
کردار او در سینه من است بی مرهم کشتن علاج پذیر نیست -
و تا او زنده است^{۱۵} خاطر من از دغدغه پاک نخواهد شد :

چون تاج خان کرانی این فرمان بخواص خان فرستاد - آن را
خوانده سبک در سامان^{۱۶} رفتن شد - هر چند راجه کمایون و متابعان^{۱۷}
او درین امر مانع شدند که اسلام شاه بادشاه غیور است اکثر امرایان
بی گناه را نیست و نابود کرده است - نو^{۱۸} که ده مرتبه با او جنگ
کرده کی میگذارد - بسوگند و فریب او غرّه مشو - بیای خود در

(۱) در ه دو نسخه الف و ب ، نخواهد کرد میان تو کلام ربانی و سوگند سبحانی .

(۲) در نسخه ح ، بعد از آن قول و پنجه زعفرانی اظهار .

(۳) در هر دو نسخه الف ، چاپلوسی رام نموده آن مرغ .

(۴) در نسخه ح ، بدام باید آورد که تا او زنده است .

(۵) در هر دو نسخه الف و ب ، تا او زنده است دغدغه ملوک از خاطر نمی رود -

الفرض فرمان فریب آوردن ، خواص خان صادر کرد - چون خواص خان را تاج خان آن فرمان
فرستاد آن را خوانده .

(۶) در هر دو نسخه الف و ب ، سامان روان گشتن گشت .

(۷) در هر دو نسخه الف و ب ، کمایون و متابعان او درین کار انکار می کردند .

(۸) در هر دو نسخه الف و ب ، ترا که ده مرتبه با او جنگ کرده کی بگذارد

و بهد و قول و فریب او .

کشتن گاه مرو - روزی چند که در عمر تو باقی مانده - بیاد خدای تعالی
صرف کن - خواص خان گفت هرچه شما می گوئید راست است -
ولیکن چون سوگند کلام ربانی در میان آورده من جز آن چاره ندارم
که گردن بفرمان الهی بنهم^{۱۱} - هرچه با دا باد - چون اجل او را
دامن گیر^{۱۲} بود - سخن هواخواهان شنید^{۱۳} - قاصد نزد تاج خان
روان نمود که من بفرمان اسلام شاه گردن نهادم - اگرچه پسران
و خویشان درآمدن من مانع بودند - ولیکن همه امرا با من تقصیر
دارند - البته در کشتن^{۱۴} من سعی خواهند کرد - جز شما وسیله ندارم -
تاج خان نیز نامه بصد چاپلوسی در قلم آورد که من هم چون فرزند خورد
توأم - انشاء الله تعالی در باب شما آنچه بظهور خواهد آمد معاینه خواهید
فرمود

آن نامه چون بخواص خان رسید از کوه فرود آمد - تاج خان
از آمدن ایشان آگاهی یافته باسلام شاه عرضه داشت که خواص خان
بحکم شاهی اتقیاد کرده از سنبل^{۱۵} تا بیست گروه مسافت ماند -

(۱) در هر دو نسخه الف و ب و نهیم .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب و اجل او گیرا گیر رسیده بود .

(۳) در نسخه ج و سخن نیک خواهان در گوش نکرده بنام خان نوشت که بفرمان

بادشاهی گردن نهادم .

(۴) در نسخه ج و کشتن من سعی خواهد بود .

(۵) در هر دو نسخه الف و ب و از سنبل بیست گروه رسیده - بادشاه چون در دژ

کبته دیرینه داشت عهد و سوگند کلام ربانی بخاطر بیاورده نوشت وقتیکه آنجا برسد او را کشته

و تنش بکاه آگیده بسوی دهل .

اسلام شاه چون ازو کینه در دل داشت - نقض عهد نموده سوگند کلام ربانی بر طاقِ نسیان گذاشته فرمان فرستاد - وقتی که آن حرام خور نواحی سنبل برسد او را کشته و تن او را بکاه آگنده ساخته و سر او را به نیزه بسته بسوی دهلی روانه سازد - درین اثنا خواص خان بقصبه سرستی رسید که دو گروه از سنبل است - تاج خان با جمعیت خود بدآنجا رسید - دران منزل خون ریز خواص خوان را نزول داد و خود بیرون شهر فرود آمد - هنگام شب سرهنگان بی باک را فرستاد تا آن معدن جود و کرم و منبع خیرات و حسنات را که دران وقت بقرآن خوانی مشغول بود بشهادت رسانید - فردا چون خواستند که بحکم فرمان کار کنند - چادر از تن او برداشتند - مقدار ده آثار گُل بر نعش او یافتند - تاج خان از فعل خود لرزان ترسید - ناچار سر او را که زینت محراب بود چون سر دزدان و خونبان بر نیزه بستند - تن او را بکاه آگنده ساخته بدلی روانه ساخت - چون آنجا رسید اسلام شاه ناخدا ترس فرمود که پیش دروازه لعل بر دار کنند - گویند که آن روز باد سیاه برخاست که عالم مثل شب تاریک شد - و زلزله چنان شد که اکثر عمارات عالی برافتاد - ازان پس در سلطنت اسلام شاه فتوری افتاد - دران اثنا در زیر آلت پادشاه دنیلی^۱ پیدا شد که جان داد -

(۱) در نسخه الف و مجده گاه بود .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب و عمارات عالی بر افتاد - و دنیلی در پشت گاه پیدا شد

که جان داد الغرض .

الغرض آن چنان بهادر صف شکنی را که بهر معرکه فتح یاب شده بود
بگفته حساد ضایع کرد - آخر از کشتن او پشیمان گشت^{۱۱}

اسلام شاه پادشاه غیور بود - بجهت دفع غنیم او را غیرت بسیار
بود - درین اثنا قطب خان والی پنجاب عرضه داشت که همایون پادشاه
درنواحی کابل^{۱۲} آمد - میرزا کامران را اسیر نموده خیابان آمدن
هندوستان دارد - و خبیلی سپاه از قزلباش وغیره بهم آورده - و قتیکه
این خبر رسید - بجهت خون کشیدن ذلو در گلو چسپانیده بود - بمجرد
استماع این واقعه ذلو از گلو دور کرده فرمود که سرپرده شاهی بیرون
کشند - پنچو سور و دیگر امرا که در^{۱۳} چوکی حاضر بودند عرض
نمودند که تا کارخانها ضیار شوند^{۱۴} و سپاه جمع شوند و گاوآن توپخانه
بیابند افعال اولی می نماید - فرمود تا آمدن گاوآن - رجال ارابه توپخانه
خواهند کشید - و سپاه که بشنود که ما از آگره برآمده ایم زود خواهند
رسید - کوچ بکوچ از آگره بدیلهی آمد^{۱۵} - چند روز آنجا توقف
نمود - سید خان سور و ابراهیم خان لودی و شهاب خان سور
و دودا میانه این چهار امرا را پیشتر روانه نمود - و بایشان فرمود

- (۱) در نسخه ج ، پشیمان شد - درین اثنا قطب خان والی پنجاب ، در منتخب التواریخ جلد
اول صفحه ۴۰۹ از قلم یافته که این واقعه در سنه تسع و خمیس و تسعمائه (۹۵۹) روی داد ،
(۲) در نسخه الف ، کابل رسید - گویند اراده هندوستان دارد ،
(۳) در نسخه الف ، که نبوت چوکی ،
(۴) در نسخه ج ، طیار شوند و گاوآن آراهای توپخانه خواهد کشید ،
(۵) در نسخه ج ، بدیلهی آمد سید خان سور ،

که شما از لاهور آن طرف رفته در نواحی "پشور جا بجا نشینید - و خبر گیران باشید - و من نیز دنبال شما در نواحی " سرهند و دامن کوه سیر و شکارکنان بلاهور می رسم - باید که خبر هر روزه همایون بواقعہ نویسان لاهور رسانند^{۱۱} - از آنجا قطب خان همراه واقعہ لاهور بمن می رساند - این چهار امرا را با لشکر گران به پنجاب فرستاد - و خود قریب دو ماه^{۱۲} بدامن کوه بشکار گذرانده بلاهور رسید - دو سال در لاهور بسر برد - چون از آمدن همایون پادشاه اثری ندید - برگشته از لاهور بدھلی آمد - نزدیک شهر^{۱۳} مقابل قلعه دین پناه - قلعه اسلام گڑھ بر کناره آب جوی (جون) بنیاد نهاد - که باین استحکامی قلعه در هندوستان^{۱۴} نباشد - گویا که از یک سنگ تراشیده اند - بعد آن چند ماه در آگره مانده باز بگوالیر آمد .

تقل است دران ایام که اسلام شاه امرایان سرکش را^{۱۵} بھر بهانه

(۱) در نسخه الف ، رسانید - هر چهار امرا ، .

(۲) در نسخه الف ، دو ماه آنجا بسر برده در نواحی لاهور رسید - دو سال آنجا

گذارند .

(۳) در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۲) صفحه ۱۱۳ ب ، اسلام شاه بدھلی آمد و چند روز

قرار گرفت و قلعه سلیم گڑھ را که در کنار آب جون واقع است و الحال شیخ فرید بخاری

دران می باشد در برابر قلعه دین پناه که جنت آشیانی تیار فرموده بودند بنا کرده - و در

نسخه الف ، نزدیک شهر مقابل دین پناه قلعه اسلام گڑھ بنیاد نهاد در میان آب جون ، .

(۴) در نسخه ج ، هندوستان نباشد بعد آن در آگره آمد - نقل است ، .

(۵) در نسخه الف ، امرایان پسر را که تفاق داشتند بھر بهانه تلف می کرده ، .

تلف می کرد خسروپور او بود که ممیز خان نام داشت - قتان^{۱۱} طبیعت و فتنه انگیز - اما از ترس قتل و میل کشیدن اسلام شاه - خود را زبون^{۱۲} طبع و دیوانه نقش می داشت - تا ضمن او از دل اسلام شاه زایل گردد - روزی اسلام شاه به بی بی بانی منکوحه خود گفت که همه امرای سرکش را دور ساخته ام تا بعد از من پسر تو پادشاه شود - الحال در نظر من جز برادر تو خار راه فیروز خان دیگری را نمی بینم - اگر رضا دهی او را نیز برطرف سازم - و دغدغه دل بر آرم^{۱۳} تا پسر تو بخاطر جمع بعد از من بر تخت باشد - بی بی بانی گفت که برادر^{۱۴} من چنان نمی نماید که ازو دغدغه در خاطر آید - غریبی است او را بپادشاهی چه نسبت - و همین یک برادر دارم یادگار از پدر مانده - باز اسلام شاه فرمود که او از ترس من خود را باین روش می دارد - گفته ما را قبول کن - و خار راه فرزند خود مشو - این باد صرصر است که^{۱۵} چراغ ترا بکشد - آن زمان پشیمانی خوری سودی نباشد - اگر

(۱) در نسخه الف ، قتان دیو طبیعت ، و در مخزن افغانی صفحه ۱۱۹ ب مبارز خان ولد نظام خان سور که برادر زاده شیر شاه و پسر عم و حسر پوره اسلام شاه بود و در دیگر تواریخ نیز مبارز خان نوشته است اما در هر سه نسخه ممیز خان ارقام یافته ،

(۲) در نسخه الف ، زبون طور و دیوانه نقش ساخته بود ،

(۳) در نسخه الف ، دغدغه دل بر آرم پسر تو سلامت یابد - بی بی بانی گفت ،

(۴) در نسخه الف ، گفت برادر دیوانه است و چنان نمی بینم که ازو دغدغه در دل ماند و او را سلطنت چه نسبت ،

(۵) در نسخه الف ، صرصر است که آخر فرزند ترا بکشد ،

برادر خواهی دست از فرزند خود بشوی - اگر فرزند میخواهی که او بر تخت بنشیند برادر بخواد - الغرض اسلام شاه بارها به بی بی بانی می گفت - او در کشتن و میل کشیدن برادر راضی نمی شد - باز^{۱۱} اسلام شاه گفت که اگر گفته ما را بسمع رضا جا نمی دهی بعد از آنکه من رفته باشم اثر گفته من بچشم خود معاینه کنی - آن زمان سر بر سنگ زنی - و از سخنان من یاد آری - الغرض^{۱۲} این حرف که او می گفت بعد از آن او بدوماه از فوت او معاینه کرد

تتمه ذکر^{۱۳} شجاع خان

شجاع خان^{۱۴} که خود را رسم ثانی قرار داده تمام حکومت مالوه بید تصرف او بوده - جوانی قابل بود - بهر معرکه روی آورد فتح یاب گشت - اسلام شاه از دلاوری او چشم زدی - او را و غازی خان سور و حاجی خان این هر سه امرای نامور را بتسخیر ولایت

(۱) در نسخه الف ، باز فرمود بسمع رضا جا میدهی من از آنکه رفته باشم ،

(۲) در نسخه ج و الغرض آنچه اسلام شاه گفته بود بعد مردن اسلام شاه ششم روز بی بی بانی معاینه کرد - تتمه ذکر اسلام شجاع خان -

(۳) در نسخه الف و ب ، آمدیم بر تتمه ذکر آن - شجاع خان که خود را رسم ثانی قرار داده و تمام حکومت ،

(۴) در نسخه ج ، شجاع خان که رسم ثانی در هندوستان آمده بود - تمام ولایت مالوه در تصرف او بود اسلام شاه از دلاوری ،

صورت سنگه را بهور که بچاسو^(۱) بود و نزد او پبلی بود سفید پوست - در^(۲) صورت و سیرت خوب - و همیشه مست بودی - و کودکان باو بازی میکردند^(۳) - و دندان و خرطوم او میگرفتند - و چون روز جنگ بمیدان کارزار بردندی^(۴) - نوعی مهابت نمودی که پیلانان ازو ترس داشتندی - دوم دختری داشت که نقاشِ فطرت بزبانی^(۵) او نقشی نکشیده - و مادرِ ایام مثل او دختری آفتاب رو^(۶) زاده - و سبیل^(۷) پر پیچ و تاب او حلقه بر روی سرین نمودار کرده - و پری^(۸) بآن خوبی در خدمت او پرستار بوده - اسلام شاه تعریف این دو پیکر نغز بسیار شنیده بود - ایشان را روان کرد - با لشکر گران و پیلان جنگی در ملک او در آمدند - اتفاقاً صورت سنگه پیش از رسیدن این لشکر دوارکا رفته بود - گوپیا^(۹) و بنسیا هر دو راجپوت که سپه سالار او بودند در آنجا گذاشته - چون

(۱) در نسخه ج . بچاسو وض داشته - برد او .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، در نهایت آراستگی صورت و سیرت که همیشه ، ،

(۳) در نسخه ج . بازی می کردند - چون روز جنگ ، ،

(۴) در نسخه الف . کارزار در آمدی ، ،

(۵) در نسخه ج . مثل او ، ،

(۶) در نسخه الف . آفتاب سیاه ، ،

(۷) در نسخه ج . سبیل او پر پیچ و تاب . حلقه حلقه روی سرین نمودار کرده ، ،

(۸) در هر دو نسخه الف و ب ، پری چند خوبی خود را . خدمت گرویده ، ،

(۹) در هر دو نسخه الف و ب . گوپیا و بنسیا ، ،

ایشان از وصول لشکر اسلام شاه خبر یافتند مقدار^{۱۱} دوازده هزار شمشیر زن یکجا شدند - و برگرد چائسو قلعه خام بر آوردند - و خندق عمیق کافتند - و جایجا مورچل بستند .

روزی که لشکر فاهرة اسلام شاه در آنجا رسید^{۱۲} در نواحی آن فرود آمدند - و راجپوتان نیز مقدار شش هزار رو بروی لشکر شاهی چوکی بسته نشستند - این هر سه امرای دلاور مشورت نمودند و قرعه جنگ انداختند - قرعه بنام شجاع خان افتاد - او با^{۱۳} هزار سوار و هفده پیل جنگی مقدمه شد - حاجی خان و غازی خان در یمین و بسار قرار گرفتند - شجاع خان چون صف شکنان خود را بر ارجپوتان^{۱۴} زد - جنگی عظیم شد - اکثر مردم او بر روی میدان افتادند - هر چند شجاع خان تردد نمود راجپوتان چون سد سکندر بر جا ماندند^{۱۵} - و این هردو امرا از یمین و بسار بمدد او نرسیدند - چون اسلام شاه در نهان با شجاع خان بد بود - از روی ظاهری بجهت خاطر دولت خان

(۱) در نسخه الف دده دوازده هزار سوار شمشیر .

(۲) در نسخه الف ، آنجا رسید دیهی است باکار نام آنجا رفتند و راجپوتان جا بجا کره بسته بمورچل خودها قرار گرفتند این هر سه .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، شجاع خان افتاد - با چار هزار سوار و هفت هشت پیل جنگی .

(۴) در نسخه الف ، بر کاران زد .

(۵) در نسخه ج ، سکندر شده از جان شد این هر دو امرا ، و در نسخه الف ، بر جا ماندند هر چند شجاع خان حمله بر آنها آورده نکرده و این هر دو امرا .

اوجیاله که معشوقه اسلام شاه بود باو مدارا میکرد - چون باین مهم نامزد کرد در نهان با حاجی خان و غازی خان گفته^(۱) بود که در روز جنگ او را سر داده بمدد او نجنبند تا کشته گردد - ازین جهت او را تهی دادند و برجای خود ماندند - چون شجاع خان از ایشان یآوری ندید چار ناچار جان برکف نهاده با سپاه خاصه خود قریب دو هزار سوار در میدان معرکه جانبازی کرد - اکثر کفار را بجهنم فرستاد - هندوان از دلاوری او حیران ماندند - تا کار بجائی رسید که مردم خوب خوب او بر زمین افتادند - و از سرها^(۲) روی زمین بمثل پالیز^(۳) تریز شده بود - آخر اسپه که بران سوار بود از بسیاری زخمها افتاد - آن دلاور عهد و صف شکن روزگار پیاده شده ترکش تیرها در پیش خود^(۴) انداخته بهر تیر کافری را بجهنم میفرستاد - گویا بر جوانمردی او آفرین کرد - و رعب و هراس او در دل های هندوان افتاد - آخر کافران از هر طرف بر او ریز کردند و او را بشهادت

(۱) در نسخه ج ، و غازی خان فرمود که روز جنگ او سر دهند و یا کشته کردند

ازین جهت او را تهی دادند ،

(۲) در نسخه الف ، از سر هندوان روی زمین ،

(۳) پالیز بروزن کاریز بیای معروف، لیکن بمجهول شهرت دارد - و در اصل بمعنی

معلق باغ و کشت زار است و فالیز مربع آن و در عرف حال بر خرپزه زار و نخیار زار

و امثال آن اطلاق کنند - فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۳۳۸ ،

(۴) در نسخه الف ، در پیش ریخته ،

رسانیدند - جانی که شجاع^{۱۱} خان افتاد از کافران کشته شماری نداشت -
ذپی خبر داران اسلام شاه می آمدند و خبر می بردند .

الغرض چون شجاع خان کشته شد شب در آمد - کافران از میدان
باز گشته بشهر در آمدند - تمام شب در تهلکه بودند - روز دیگر که آفتاب
یک سواره بمیدان شرق^{۱۲} جولان نمود گویا خواست تا عورات از شهر
چالسو بر آورده جانی فرستد - که درین اثنا آواز نقاره و کرنای
برخاست - هندوان را رعب و هراس شجاع خان در دل نشسته بود -
بی دست و پایچه شدند - گویا هزار آدمی بر عورات نشانده بود که
چون نشان قتل ما بر شما برسد جوهر ساخته همه را بسوزید -
ان سخن گفته بیدل بمیدان در آمد^{۱۳} - حاجی خان بشرق رویه به نبردگاه
رسید - و غازی خان از چپ با چهار هزار کمک بسته در آمد -^{۱۴} هندوان
نیز خان و مان برباد داده در کارزار در آمدند - ناگاه غازیان قریب
شهر رسیده آواز نقاره و کرنای دادند - هندوان بی دل شده راه خانه
گرفتند - در قلعه در آمده جوهر ساخته نازنینان ماه پارها را بسوختند -

(۱) در نسخه ج ، جانی که شجاع خان کشته شد شب در آمد ، .

(۲) در نسخه الف ، بمیدان افق بر آمد ،

(۳) در نسخه ج ، در آمد - حاجی خان با هندوان در آمیخته هندوان نیز ، .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، هندوان و گویا گریخته در آمدند جوهر ساخته

نازنینان ماه رو را در آتش سوختند - چون دود فلک رسید اعمامان بیدل کفار را معایبه
نموده از هر طرف ریز کردند - و هندوان پراکنده شدن گرفتند - اقبال اسلام شاه اینها را
سرنگون ساخت - اعمامان اول بدست آوردند بعد ازان قتل کردند .

دود آن سر بفلک کشید - افغانان از هر دو طرف ریز کردند - اول آن پیل سفید را بدست آوردند - هندوان بعد سوختن عورات - خود را گره در گره بسته بجنگ در آمدند - چنانکه از کشتگان خرمن خرمن شده^{۱۱} - و از خون ایشان جوی روان گشت - گوپیا زنده دستگیر شد - و بنسیا در صدر جهنم رفت - باقی رو بفرار آوردند -^{۱۲} دو صد پیل دیگر و دو صد زن و خوردگان باسیری آمدند - و از اسپان و شتران و غنایم دیگر شماری نبود^{۱۳} - و خزانه که از سه چهار پشت آنجا جمع آمده بود که از بار آن شتران عاجز آمدند بدست افتاد - حاجی خان فتح^{۱۴} نامه نوشت - اسلام شاه از آن فتح بزرگ و کشته شدن شیاع خان که بی هیچ بدنامی آن چنان صف شکن و صفدر دفع شد - فتحی بزرگ شمرد - و بشادی آن چنان فتح بزرگ در گوالیر جشنی عظیم ترتیب داده بدولت خان اوجیاله آنچه بهادری از شیاع خان بوقوع آمده بود شرح داد - و بجهت خاطر او بروح شیاع خان خوان^{۱۵} نهاد

(۱) در هر دو نسخه الف و ب - خرمها بر روی مبداء بر آورده و از خون ایشان جویها روان کردند .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب - بفرار آوردند - هزار آدمی از زن ماه سیا باسیر آمدند و غنایم و اسپان و شتران و غیره شماری نبود .

(۳) در نسخه ج - شماری نبود - حاجی خان فتح نامه نوشت .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب - فتح نامه باسلام شاه نوشت - رسیدن این خبر مادی نموده و از کشتن شیاع خان که بی هیچ بدنامی آن چنان صهدری که رسنی در هندوستان پیدا آمده بود دفع شد .

(۵) در نسخه ج - بروح شیاع خان طعام گوناگون نهاد .

ذکر بعضی عجایب که در عهد اسلام شاه ظهور یافت

گویند چندی عجایب و غرایب در عهد اسلام شاه ظهور یافته -
یکی آن که در سال سیوم جلوس او برجی^(۱) نمایان شد - در آن سال آتش
در خانهای مردم از غیب افروخته میشد - و دو خوردک^(۲) با گیسوهای
جوگیانه در شهر و دیه نمودار می شدند که اخگر بر اسارها^(۳) و چهرها^(۴)
می انداختند و در کوتهری^(۵) و صندوقها که بقفل بوده از درون
متاع^(۶) و غله میسوخت - و قفل سلامت میماند - در آن سال در جوار
قلعه^(۷) چنار باران خون بارید - در آن پرکاله^(۸) گوشت برنگ سیاه بود -

(۱) در نسخه ج : برجی از ستاره نمایان گفته .

(۲) در نسخه ج : دو خوردیک هشت ساله با گیسوی جوگیانه ، شاید مصف ، از دو
خوردک ، ستاره نو دوایه که او را ده ذنابه بزرگوار مراد داشته - و در فرهنگ اندراج
جلد دوم صفحه ۱۵۹ نوشته که یعنی ستاره منحوس که شکل جاروب گاه گاه برمی آید .

(۳) اسارآ - اسم مذکر - یعنی چهر - سائبان - برآمده - برانده - اصف اللغات
جلد اول صفحه ۷۶ .

(۴) چهر اسم مذکر - وه سائبان جو پهنس سے والا حالت - پهنس کی جهت -
اصف اللغات جلد دوم صفحه ۲۳۸ .

(۵) کوتهری - لفظ هندیست در فرهنگ اصفیه جلد سوم صفحه ۵۸۲ نوشته - اسم
مونث - حجره - جهونا کونها - کمره - درجه - حجره خرد .

(۶) در نسخه ج : متاع می سوخت و در آن سال .

(۷) در نسخه الف : میماند پانین قلعه .

(۸) پرکاله - فارسی یعنی پاره و تخت - فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۵۶۸ و در
فرهنگ اصفیه جلد اول صفحه ۳۰۰ پرکاله - فارسی اسم مذکر - صحیح پرگاله یعنی لکرا - تخت -
پاره - حصه .

و در دامن کوه سوالک از آسمان آدمی بارید با دو سر و چهار دست
و پای چهار و دو شاخ مثل آهو در سینه او برآمده^(۱) - اسلام شاه
فرمود تا او را برداشته بیارند که بچشم خود معاینه نماید - اما نجومیان
از دیدن آن مانع آمدند - فرمود^(۲) تا او را همانجا دفن کنند »

نقل است که در^(۳) دیهی از دیهای سنبل حوضی بوده کلان که
صفای آبش مثل آینه نمودار^(۴) بود - و از آب زمزم شیرین
و خوشگوار - گرد بر گرد او جنگلی مهیب بوده - جنی در آنجا مسکن
داشت - این جن جانی رفته بود - جنی دیگر از کوه آنجا آمد - آن
حوض و جنگل او را خوش^(۵) نمود - آنجا مسکن خود کرد - چون
آن جن باز آمد حریفی دیگر دید که در مرغزار او جا کرده دود غصه
بکاسه سرش افتاد - آتش از پای او برآمد - گرماگرم با او در آویخت -
آن چنان جنگ نمودند که اکثر درختان خورد در ته پای ایشان چون
خس و خاشاک گشتند - و از آتش جنگ آنها آب حوض بجوشید -
و ماهیان بیک تیر پرتاب افتادند - و آب تا یک فیزه بر می خاست -

- (۱) در نسخه الف ، آسمان آدمی با دو سر (الی فوله) در سینه او برآمده افتاد ،
(۲) در نسخه ج ، مانع آمدند - گفته فرستاد تا حاکم آنجا او را در خاک
فرو برد ،
(۳) در نسخه الف ، نقل است که در جوار سنبل دیهی بود و در آن حوض کلان ،
(۴) در نسخه ج ، نمودار بوده - در کنار آن جنگلی ،
(۵) در نسخه الف ، خوش نمود - شب در آنجا ماند - اتفاقاً آن قائم مقام جای
رفته بود چون باز آمد ،

الغرض جنی که از کوه آمده بود زبون گشته بگریخت - و این جن غالب آمده دنبالش کرد - از آنجا تا دامن کوه مقدار یک بیگه زمین در هر جا که قدم ایشان رسید زمین پست مانند خندق گشته - و درخت صحرا و خانه و آبادانی که بود پایمال گشت - و آب آن حوض که درو جنگ کرده بودند تا دیری خون ناپ ماند^{۱۱} - جانور نزدیک او نمی رفت -^{۱۲} چون این واقعه پیش اسلام شاه رسید چو دری آنجا را طلبید - و او یک بیک نشان نمود

نقل است در عهد او شخصی در شهر اجین پیدا شد که همچون جانوران پریدی - و در بازار^{۱۳} هرچه او را خوش^{۱۴} می آمد می گرفت - چون مردم بجهت گرفتن او قصد می کردند از خانه بخانه و از بام بام پریده رفتی -^{۱۵} مردم عاجز شده به آهداد خان سروانی که فوجدار آنجا بود خبر کردند - او این معامله عجایب شنیده حیران ماند - هرچند در علاج او سعی نمود بجائی نرسید - این مقدمه را که از عجایبات روزگار بود داخل واقعه ساخته بدرگاه اسلام شاه روان نمود -

(۱) در نسخه الف ، ماند که آدم و جانور .

(۲) در نسخه الف ، چون واقعه سهل پیش اسلام شاه رسید این موی را معلوم کرده

چو دری .

(۳) در نسخه الف ، بازار و شهر .

(۴) در نسخه الف ، خوش آمدی گرفته بردی .

(۵) در نسخه الف ، بام بام برآمده پریده رفتی از دست او بخان آمده - بخام

خبر کردند - آهداد خان سروانی فوجدار آنجا بود این مقدمه شنید هرچند در علاج .

چون واقعه در پیش اسلام شاه گذشت - او نیز ازین واقعه عجب ماند^(۱) - هر چند از دانایان استفسار نمود پی بمقصود نبرد - اتفاقاً آن پرنده در اجین بخانه زرگری آمده بر بام او فرود آمد^(۲) - زرگر پاره زیور در خانه فشاند و خود نهان شد - چون آن پرنده دید که زیور در خانه افتاده و خانه خالی است - درون خانه او فرود آمد تا زیور گرفته به پرواز آید - زرگر فی الحال به چابکدستی در خانه بر بست و زنجیر محکم کرد - چون در حجره ماند و جای پریدن نیافت بناله و زاری درآمد - و بزرگر الحاح نمود که من در کمر خود چیزی دارم آن را بگیر - ما را بگذار و بر من ببخشای - زرگر گفت هر روز چندین مردم از دست تو که^(۳) متاع آنها بردی با دل بریان و دیده گریان بودند - تو رحم نمی کردی - من چگونه رحم کنم و ترا بگذارم - و چندین خلاق را در عذاب دارم^(۴) این از من نمی شود - آن زرگر^(۵) پسر خود را فرستاد تا بکوتوال خبر کند - فی الحال کوتوال با جماعت بسیار آمده زرگر را تحسین نمود - و انعام و سر و پا

(۱) در نسخه الف ، اسلام شاه گذشت ازین هرکه شیده بود و معلوم فرمود حیران

ماندند . .

(۲) در نسخه الف ، بر بام قرار گرفت زرگر در خانه . .

(۳) در نسخه ج ، از دست تو حراب با دیده گریان و دل بریان بودند . .

(۴) در نسخه الف ، عذاب دارم - چه مناسب - پسر خود .

(۵) در نسخه ج ، فی الحال آن زرگر پسر خود را بکوتوال فرستاد خبر کرد - کوتوال

آنجا آمده زرگر را به انعام و سر و پا خوشدل ساخته و او را گرفته در زنجیر کرده پیش ، ،

داد - و آن پرنده را در زنجیرها محکم ساخته پیش آلهداد خان آورد -
 خان مذکور او را در پنجره^(۱) آهنین کشیده با جمعیت بسیار بخدمت
 اسلام شاه فرستاد - پادشاه او را نزد خود طلبید و بزبان خود فرمود
 که راست بگو که این پریدن از کجا^(۲) آموختی - اگر راستی باز نمائی ترا
 خلاص کنم - و الا نه در پای پیل بسته هلاک سازم - او سر بر زمین
 نهاد -^(۳) که قبله من سلامت - پدر من زر دار بود - بر در خانه جایی
 ساخته بود که اکثر جوگیان در آنجا می ماندند و باز مسافر می شدند - ناگاه
 جوگی در آنجا آمد و مسکن گرفت - من بدانچه دست رس داشتم بخدمت
 او قیام می نمودم - بدین جهت بمن التفات^(۴) می کرد - و بارها گفتم که
 تو خدمت من بسیار میکنی من نیز وقتیکه ازین جا مسافر میشوم - چیزی
 بنو خواهم داد که تا باقی عمر بر قاهیت گذرانی - و محتاج کسی
 نشوی :

چون مدتی برآمد آن جوگی بخدمت پیر خود روان شد - مرا طلبید
 و گفت امروز همراه من بیا - بخدمت او روان شدم - تا بر بلندی رسید که
 اول آنجا آبادانی بود - بعد ازان از گردش روزگار ویران شده - در آنجا
 درختی بود کلان - در سایه او نشست و مرا جدا در سایه درخت دیگر

(۱) در نسخه ج ، در پنجره آهن محکم نموده .

(۲) در نسخه الف ، از که آموختی ، .

(۳) در نسخه الف ، او نیز سر بر زمین نهاد و عرض نمود که پدر .

(۴) در نسخه الف ، بدین جهت التفات بمن پیدا آورده .

نشاند - زیر آن درخت که جوگی نشسته بود بانہی^(۱) کلان بود -
جوگی خریطہ بکشاد - برنج و کنجد برآوردہ میخواند - و بر سوراخ
بانہی می افشاند - چون دو سه ساعت برآمد ماران ازان سوراخ
بیرون آمدن گرفتند - قریب ہزار مار مہیب برآمد - گرد بر گرد جوگی
حلقہ زدہ نشستند - من ترسیدم - جوگی مرا تسلی^(۲) داد کہ بجای خود باش -
ترا آزاری از ایشان نخواہد رسید - بعد ازان یک ماری مانند انگر
برآمد - ہمہ ماران بر وی سلام کردند - من قدرت آلہی را دیدہ حیران
ماندم - بعد ازان جوگی کنجد و برنج خواندہ برو افشاند - بعد ازان چند
برگ ازان درخت گرفتہ^(۳) دونہ ساخت - آن مار را گرفتہ سر او را
محکم کردہ در شکم او سوراخ نمودہ آن مار را دوشید - مقدار دو سه سیر
شاهی آب زرد در دونہ افتاد - ان مار را رها کرد - مار در سوراخ
رفت - و ہمہ ماران بدنبال او در سوراخ رفتند - جوگی مرا طلبید
و گفت این را بنوش - من ترسیدم و ابا نمودم - جوگی گفت
دو سه سال مرا خدمت کردی و من چیزی بتو میدم کہ مرا بسیار

(۱) بانہی - ہندی - اسم مونث - ساپ کا ال - سوراخ مار - آصف اللغات

جلد اول صفحہ ۲۶۲

(۲) در نسخہ الف ، مرا طلبید و تسلی ،

(۳) کونا - اسم مذکر - پتون کا پیالہ - پتل - نیاز کی شہری جو پتون مین لائی جانی

ہ - بازاری پٹنارون کی چیزین جو دونوں مین دی جانی ہین - فرہنگ آصفیہ جلد دوم

صفحہ ۲۸۷

(۴) در نسخہ الف ، گفت ساہا خدمت ،

یاد خواهی کرد - گفتم عجب نعمت می دهی - زهر بخورم در آن زمان
بیرم - من خدمت خود^{۱۲} معاف نمودم - جوگی گفتم بخور - و الانه
بسیار^{۱۳} پشیمان خواهی شد - هر چند او مبالغه کرد - بر حرف خود
ماندم - جوگی آن را نوشید و پریده از نظر غایب گشت - آن زمان
دریغ خوردم - بسم الله گفته آن دونه آلوده را لیسیدم - این^{۱۴} پرواز بام
ببام ازان ست - اما بهوا نمی توانم رفت^{۱۵} - آن وقت را حسرت
می خورم^{۱۶} که چرا تمام آن را ننوشیدم - حقیقت من اینست - بادشاه
مرا بکشد یا کرم کرده بگذارد - اسلام شاه فرمود ترا بشرطی رها
میکنم که در ملک من نباشی - او قبول^{۱۷} کرد - فرمود تا زنجیر از او
باز کشیدند - او زمین خدمت ببوسید - در زمان پریده از نظر مردم
ناپدید گشت

القصة چون اسلام شاه گوالیر را پای تخت ساخته بود در آنجا بعیش

- (۱) در نسخه الف ، بخورم در ساعت خاک ز تن برآید .
- (۲) در نسخه الف ، خود را شو معاف ، ر
- (۳) در نسخه الف ، الانا دیر پشیمان ، و در نسخه ج ، پشیمان خواهی شد چون
مفالت بدید کشید و من بر سر حرف خود بودم جوگی آنرا نوشید ،
- (۴) در نسخه الف ، این پریده ازان ست .
- (۵) در نسخه ج ، نمی توانم رفت تا آخر عمر این پشیمان کشیدم که چرا تمام ،
- (۶) در نسخه الف ، حسرت می خورم - اسلام شاه ، ..
- (۷) در نسخه الف ، قبول کرد او را رها نمودند - زمین خدمت بوسید برهت بعد ازان
کسی او را ندید ، ه

و عشرت و بشکار و سیر^{۱۱} بسر می برد - چون وقت او آخر آمد و پیمانۀ عمر او لب ریز گشت از قضای آلهی دنیلی که در زیر آلت او برآمده بود آماس گرفت - و بدست خود آن را داغ کرد - روز بروز آماس و درد زیاده می شد - هم چنان بکار سلطنت می پرداخت - تا بعدی درد زیاده شد که از کار باز ماند - روزی که درد زیاده شد و چشم فرو بست و بناله و زاری درآمد - تاج خان کرانی که از امرای کبار و جلسی مجلس خاص بود پرسید که احوال خداوندی چو نیست - فرمود که من خود را از همه زورتر میدانستم - اما الحال کار خود با زور آوری افتاده می بینم که از مور عاجزترم - بعد ازان گفت که من خار راه فرزند خود فیروز خان دور کردم - و دغدغه از طرف مرز خان خسرو پوره خود دارم - چندانکه خواستم که او را نیز دفع کنم - خواهر او نگذاشت - الحال فیروز خان را بتو می سپارم که گاه و بیگاه^{۱۲} رعایت او از خاطر دور نخواهی کرد - آن روز بناله و زاری گذارینده - علی الصباح روز^{۱۳} جمعه بتاریخ (۲۳) بست و چهارم رجب

(۱) در نسخه الف و سر می برد - اتفاقاً از قضای سبحانی دلی :

(۲) در نسخه الف و گاه و بیگاه او را از خاطر :

(۳) در محزون امانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۱۰۳ ب نوشته که بحسب التقدير ایزدی

بست و ششم ماه ذی حجه سه ستین و تسعمانه (۹۶۰) خان بجان آفرین سپرد

آن بادشاه معدلت دستگاه را از گوالیار نضبه سهرانو (سارام) نزدیک مفره پدر مدقون

ساختند - مدت سلطنت او از ابتدا نوزدهم ماه ربیع الاول سنه اثنین و خمین و تسعمانه (۹۵۲)

ثبات بست و ششم ماه ذی حجه سه ستین و تسعمانه من الهجرة - هشت سال و نه ماه

سنه احدی و ستین و تسعمائه (۹۶۱) جان بجان آفرین داد - آنچه آن شیری طعمه^(۱) کرمان شد - و چنان از دهانی و صف شکنی و پادشاه جابری و قہاری که از سطوت او ملوک و خوانین و امرا را زهره نمودی که که دی بخلاف رای او بزنند اسیر خاک گشت - بیت :

چنین باشد^(۲) آئین گردان سپهر - نه بینی درین چرخ گردنده مهر

فیروز شاه بن اسلام شاه

چون آن پادشاه آسمان جاه را در^(۱) خاک دفن کردند - سه روز در تعزیت او بسر برده روز^(۲) چهارم همه امرا و خوانین و هفت روز برده و نیز در تاریخ مرسته جلد اول صفحه ۳۳۵ نوشته - در اول سنه ستین و تسعمائه دانه دانی در مقعد او آمده از شدت وجع خون گرم - و از خانه برآمده صرف هوا شد و دو گذشت - و مدت پادشاهی نه سال بود - از بزاز تا بنگاله در میان - راهای شیر شاه یک سرای دیگر آبادان ساخت - و در هر سرا طعام پخته و خام طریق شیر شاه جهت مسافران حواه دمیر حواه می مقرر کرده بود - در همین سال محمود شاه گجراتی و برهان نظام الملک بحری نیز وفات یافتند - و پدر مولف تاریخ این واقعه را زوال خسروان یافته - و این پول در کتاب خود که سعی بمطالعن دانستیز است در صفحه ۳۰۰ - و راجعه در کتبوف اف کوانیس ادرین میوزیم جلد دوم صفحه ۱۱۰ مدت سلطنت اسلام شاه از سنه (۹۶۰-۹۵۲) آئین و حسین و تسعمائه تا سنه ستین و تسعمائه داده -

- (۱) در نسخه ج - طعمه گور شد و آن چنان پادشاه قہاری که از سطوت او ملوک و خوانین را زهره نمودی که دی بخلاف -
- (۲) در نسخه ج - چنین است -
- (۳) در نسخه الف و ب - بخاک نپا - و در نسخه ج - در خاک مدفون گشته -
- (۴) در نسخه الف - روز چهارم فرزندی -

اتفاق کرده فرزند ارجمند او را که فیروز خان نام داشت بر تخت نشانند - ^(۱) و رایات پادشاهی او بر افراشتند - ملوک و امرا بوصیت اسلام شاه دست خدمت بر کمر بستند - و دو ماهه سپاه را انعام دادند - و فرمان بامرای ^(۲) صوبها روان کردند - تاج خان کرانی که از امرای کبار ^(۳) اسلام شاهی بوده وزارت ممالک باو مقرر گشت - و فتح خان سور را که صاحب سیف و قلم بوده بخشئی لشکر قرار دادند - فیروز خان چون خورد سال بود بکار سلطنت و قوفی نداشت - تاج خان او را بطریق نمونه بر تخت نشانده احکام پادشاهی در امرا جاری می کرد - اما بغایت دولت خواه و دلسوز فیروز شاه بود - از هر نیک و بد محافظت ^(۴) او می نمود - بعضی افغان که فتنه انگیز بودند بسرداری او در پیچ و تاب بودند - روزی در میان خود مشورت کردند و بخدمت بی بی بانی مادر فیروز خان رفته عرض نمودند که مدت مدید برآمده که ما هواخواه این خاندانیم - از نیک و بد آنچه بنا روی میدهد عرض میرسانیم - تمیز بدست ملکه جهان است - بی بی بانی گفت این را بیان باید نمود تا تدارک آن کرده شود - گفتند که تاج خان فتنه

(۱) در نسخه الف « نشانند - ملوک و امرا »

(۲) در نسخه ج « بامرای خوب خوب روان ساختند »

(۳) در نسخه الف « امرای کبار و نامدار بود او را وزارت دادند - قطب خان بازی

را که صاحب سیف و قلم بوده بخشئی ساخته »

(۴) در نسخه ج « محافظت فیروز » - و در نسخه الف « از هر نیک و بد بوافی حردار

می شد »

انگیز است - اسلام شاه اگر چه منصب^{۱۱} زیاده داد و ندیم خاص گردانید
اما صاحب مدار نساخته بود و اختیار ملک بدست او نداده - الحال
شما او را وزارت داده مطلق العنان نمودید - او را خیال سری در سر
افتاده - برادران را طلبیده اتفاق کرده که این طفل^{۱۲} انخورد سال است
او را از میان برداشته ملک را^{۱۳} خود گیرد - و همه سپاه بدو رجوع
دارند - بی بی بانی فرمود چه باید کرد - گفتند او را بصوبه مالوه باید
فرستاد تا بجای شیخ خان باشد - آن زن کوتاه اندیش فکر نکرده
آن چنان^{۱۴} امرای زبردست را که پشت پناه پسر او بود بصوبه مالوه
فرستاد - چون^{۱۵} یک ماه از رفتن تاج خان برآمد عمربز خان خسر پوره

.....
(۱) در نسخه ج ۱ مصب زیاده و ندیم بزم عالی خود گردانند بوده و در نسخه الف
صاحب مدار شوکت .

(۲) در نسخه الف ، طلبیده بخاطر دارد که این طفل را سلطنت چه نست او را از میان .

(۳) در نسخه الف ، ملک را او گیرد - بی بی فرمود .

(۴) در نسخه الف ، آن چنان امرای که پشت پناه پسر او بود و زبردست همه امرای او

چشم می زدند بصوبه مالوه روان کرد .

(۵) در نسخه ج ، چون یکماه برین گذشت ممری . و در منتخب التواریخ جلد اول

صفحه ۳۶۶ می نویسد که دیوارز خان ولد نظام خان سور که برادر زاده اسام شاه بود بعد از

سه روز قصد قتل آن بی گناه نمود ، و در مخزن آملی (تبر ۱۰۰) صفحه ۱۰۶ ب بزر نوشته

که . بعد از سه روز مبارز خان ولد نظام خان سور که برادر زاده شیر شاه و پسر عم و خسر

پوره اسلام شاه بوده . . . به بهانه ملاقات و تهیت در خانه خواهر خود شناخته و خواست تا

خواهر زاده بقتل رساند ، و در طبقات انگری جلد دوم صفحه ۱۱۸ و هنوز مدت سه

روز تمام نگذشته بود که مبارز خان ولد نظام خان سور که برادر زاده شیر خان و عمو بچه

سلیم خان و برادر زن او بود قهرور خان خواهر زاده خود را بقتل رسانیده ، و در تاریخ

اسلام شاه که در بیانہ بود^{۱)} با گره آمد - بعضی افغانان دیو سیرت بار متفق گشته گفتند که فیروز خان خورد سال است ازو کار سلطنت بر نیاید - او را دور کن و بر تخت بنشین و چتر برگیر - او از گفته فتنه انگیزان این خیال بخاطر راه داده باتفاق تاتار خان کاسی و احمد خان میانه سپاه بسیار گرد آورده از آگره به گوالیر آمد - همچنان غبار الوده به بهانه مبارکبادی سلطنت پیش فیروز خان رفت - خواست تا آن نونهال بادشاهی را از تند باد شمشیر آبدار بر اندازد - بی بی باقی خواهر او نگاه او را طور دیگر دید - در میان او و پسر خود ایستاد و گفت عزیز خان چه خیالی در خاطر داری - از خدا بترس

ورشته حله اول صفحه ۳۳۸، تا آنکه بعد از فوت سلیم شاه روز سیم مبارز خان با اعوان خود به محل فیروز خان در آمده قصد قتل او کرد . . . انقضه آن طفل بیچاره بیگانه را به بیع جدا در گذرانید، و در خلاصه التواریخ صفحه ۳۳۰ بعد جنوس فیروز خان بر تخت - مبارز جوان صلح سلطنت قصد خواهر زاده خود کرده - هر چند بی بی باقی خواهرش گریه و التماس نمود . . . قبول نکرده فیروز شاه را با بیخ تبر و جوه گشت و بدنامی ابد برای خود حاصل نمود - مدت سلطنت فیروز شاه سه روز، و در مائر رحیمی جلد اول صفحه ۳۴۰ چون ملیم خان در گذشت پسرش فیروز خان که ده ساله بود قائم مقام او باتفاق امر در قلعه گوالیر شد - چون سه روز گذشت مائر خان - برادر زاده شبر خان - فیروز خان خواهر زاده خود را معزز رسانید .

(۱) در نسخه الف، در بیانہ بود عجب قنای دیو سرشت بود - از ترس کشتی و میل کشیدن خود را بطریق مخزنان ساخته بود - شنبه که نایج خان که محافظت فیروز خان می نمود و اسلام شاه - فیروز خان را در کنار او سپرده بود مالوه رخت - آگر در معرض بواسطه مبارکبادی نزد خواهر زاده رود و او را از میان برداشته ملک را فرو گیرد - بدین جهت با امرای چند که در اتفاق او بودند مکاتبات در نهان نوشت و از آن خود کرد بعد دو ماه با لشکر گران در گوالیر آمد همچنان .

چراغ ما را از بادِ قهرِ سرد مکن - و مرا بخاکِ مذلتِ منشان - آخر
 ترا هم فرزندانند بجانبِ ایشان ببین - و من ترا از دستِ قهرِ اسلام شاه
 نگاه داشته‌ام تو نیز می‌دانی - تو پاداش آن این میکنی - هر چند آن زن بیچاره
^{۱۱}الحاح و عاجزی نمود بجائی نرسید - آن نا خدا ترس سرِ خواهر زاده
 خود را به تیغِ بیدریغ از تن جدا کرد - و داغِ لعنت بر روی سپاه
 خود نهاد - ^{۱۲}و خاکِ ادبار بر فرقِ خواهر خود ^{۱۳}ببینخته بیرون آمد -
 بانفاق تاتار خان کاسی و احمد خان میانه بر سریرِ سلطنت جلوس نمود - مردم
 حیران و سراسیمه گشتند - در لشکر شوری پیدا آمد و در شهر فتنه
 برخاست - آن روز در و دیوار درگریستن آمد - بی بی باقی وصیتِ اسلام شاه
 یاد کرده سر بر سنگ میزد - و از گریستن جوی از دیده روان شد -
 الغرض چون گردون غدار آن جور روا داشت ^{۱۴} - بعد هفت روز
 از قتل فیروز خان - عمریز خان بر تختِ اسلام شاه برآمد

(۱) در نسخه الف ، بیچاره زاری می‌کرد فایده نکرد .

(۲) در نسخه الف ، خود نهاد . از هر چند روزه دیبای مایبیده پای شونده که از دم
 بیش کسی نمانده نخواهد ماند این کار نمود و از هر چند روزه عیش و تلذذ و نعم سلطنت این
 گناه بزرگ خوردتر شمرد و خاک ادبار .

(۳) در نسخه الف ، خواهر خود بیعت - الغرض فیروز خان را کشته بیرون آمد -
 بانفاق دو سه امرای دیو سیرت بر تخت نشست مردم حیران .

(۴) در نسخه ج دروا داشت بعد هفت روز قتل شاهزاده حرابین شیرشاهی و اسلام
 شاهی بکشاد - و بیدریغ بر امرا و سپاه برینخته و چندان داد که عمریز خان در نظر مردم اعتبار
 گرفته - و نیز چون دو خاندان شیر شاهی وارث تخت دیگری نبوده از روی ظاهری امرا باو
 بیعت کردند تاریخ بیستم محرم الحرام دوبار از خیمهای ملون آراسته و زیبا چون عروس ساخته
 عمریز خان بر تخت در گوالیر جلوس نموده و خود را عادل شاه خطاب داد .

ممریز خان^{۱۱} المخاطب به عادل شاه

راویان اخبار و آثار تواریخ چنین ایراد کرده‌اند که چون روز هفتم از قتل فیروز خان برآمد - ممریز خان پسر نظام خان که برادر عینی شیر شاه بود^{۱۲} دربار از خیمهای زربفت و دیبای زیبا برآراسته بر تخت جلوس نمود - و خود را عادل شاه خطاب کرد - و خزاین شیر شاهی و اسلام شاهی کشاد - و بی دریغ بر سپاه و رعیت بریخت - که خون فیروز خان در نظر مردم سهل نمود - چون در خاندان شیر شاه وارث تخت و افسر نبود امرا باو بیعت کردند و بخطاب ارجند و مناصب بلند سرافراز گشتند - بعد دو ماه جلوس که در مردم تسکینی پدید آمد - بطرف چنار متوجه گشت که خزاین شیرشاهی آنجا بود - از گنجوران^{۱۳} خاطر جمع ساخته بگوالیر فرستاد^{۱۴} - و خود بر سلیم سور^{۱۵} که از کشتن فیروز خان بغی

(۱) در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۷۱۷ نوشته که «مارز خان نام داشت و خود را باین خطاب (سلطان محمود عادل) مخاطب گردانید اما عوام الناس او را عدل می‌گفتند - و آن را نیز تحریف نموده اندهل که بمعنی نابینا باشد شهرت دادند» در مرشته جلد اول صفحه ۳۲۸ و طبقات اکبری جلد اول صفحه ۱۱۸ و خلاصه التواریخ صفحه ۳۳۰ و مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۶۳۰ و در دیگر تواریخ بارز خان نوشته :

(۲) در نسخه الف « شیر شاه بود بر تخت برآمد - پیش از آنکه بر تخت جلوس نماید دربار از خیمهای »

(۳) گنجور پروزن دنجور خواجه دار را گویند - برهان قاطع صفحه ۶۵۲ »

(۴) در نسخه الف « بگوالبار آمد »

(۵) در نسخه ج « سلیم میانه »

ورزیده بود لشکر کشید - و کوچ بکوچ در آنجا^{۱۱} رسید - سلیم خان طاقت مقاومت نداشته گریخته بکوستان درآمد - عادل شاه لشکر گران در تعاقب او روان نمود - خود یک دو ماه در جونیور توقف فرموده براجہ اندردون^{۱۲} لشکر کشید .

چون بنواحی ملک او رسید راجہ حصارى شد - عادل شاه^{۱۳} در پایان قلعه نزول نمود - و بامرا مورچل قسمت کرده عراده و منجنیق درکار آمد - هندوان بخيال جنگ توپهای گران بر برجها نهاده آن چنان سنگ اندازی میکردند که^{۱۴} پرنده را در گرد آن قلعه پریدن ممکن نبود - افغانان نیز کوچه سلامت^{۱۵} و نباتها^{۱۶} (ساباطها) طیار ساخته جنگ میکردند - لشکر را چون دست تدبیر کوتاه بود بسیار ضایع میشدند - از بیرون حقیهای آتش سر داده درون قلعه می انداختند - و از درون قلعه غلافهای پنبه دار بروغن تر نموده

(۱) از ، در آنجا ، مراد شاید جونیور است .

(۲) در سعة الف ، راجہ اندرون ، .

(۳) در سعة الف ، در پای آن قلعه ، پایان بروزن شایان بمعنی آخر و انتها

و بمعنی پانز هم هست که نفیض بالا باشد - فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۵۵۵ .

(۴) در سعة ج ، که در گرد آن قلعه پرنده ممکن پریدن نداشته ، .

(۵) کوچه سلامت - کوچه که برای گره زدن قلعه زیر زمین کنند و قلعه گران بدان راه

دارند - فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۱۱۳۱ - و لفظ کوچه بمعنی راه کوچک و دراز است -

فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۱۱۳۱ .

(۶) در سعة ج ، باطها طیار ساخته ، .

و آتش داده بیرون قلعه پرتاب میکردند - بدین جهت مردم درون و بیرون سوخته میشدند - در باب سندن قلعه عادل شاه عزم الملوک کرده بود تا یک ماه بدین سان مردم ضایع میشدند - تا شبی عادل شاه در خواب دید که پیری نورانی سیما پیدا شد - با وی گفت که فتح این قلعه بچیز است اگر می توانی کرد - عادل شاه گفت که درویشان را غم اسلام بیشتر از پادشاهان است - توجه بحال لشکر اسلام دریغ نباید داشت که مسلمانان درین کار بجان آمده اند - اگر فتح نکرده بر می گردم ناموس شاهی میشکند^{۱۱} - و اگر در گرفتن قلعه مشغول میشوم بسیار مسلمانان ضایع میشوند - درین باب جان در دریای تفکر غوطه خور است - درویش فرمود بقالی است در لشکر تو رنگا نام - دختری دارد که^{۱۲} آفتاب تابان در پیش روی او چون ذره سرگردان مانده - و از چهره زیبای او گلستان از شرم گلاب گشته - و از زلف^{۱۳} مشکینش سنبل گلستان در پیچ و تاب شده - او را از پدر او بهر وجه که راضی باشد بخر و از جامهای نفیس آراسته و بزر و زیور و بنقش و نگار پیراسته بوقتی که گل آفتاب از گلزار مشرق تشگفته باشد بر اسپ باد رفتار سوار ساخته بسوی صحرا

(۱) در نسخه ج . که فتح در - رست اگر .

(۲) در نسخه ج . شاهی می ماند - در باب جان درویش در تفکر عونه خورده فر .

بفایست .

(۳) در نسخه ج . که مثل ری چشم روزگار ندیده و از چهره زیبای .

(۴) در نسخه ج . زلف شبرنگش سنبل .

سر دهید . بعد ازان لشکر مستعد^(۱) نموده از هر طرف بقلعه ریز کنید .
اِنْشَاءَ اللّٰهِ تَعَالٰی اَميد فتح است .

چون^(۲) عادل شاه ازين خواب آرزو بخش بيدار گردید - سحرگه
امرا و اعيان را در خلوت طلبید - و اين خواب بيان نمود - و نشان آن
بقال باز جست - کوتوال جست و جوی نموده او را بپایه سریر حاضر
گردانید - آن بقال را به نقود بیکران خوشدل ساخته دختر او را بجامه
و زیور آراسته بر اسب تازی سوار کرده بوقتیکه آن درویش نشان
داده بود در صحرا سر دادند - چون آن دختر یک تیر پرتاب^(۳) رفت
ازان طرف جوانی لاله عذار که هنوز غایبه خط بر گرد رخسار زیبای
او ندیده بود با زین زرین و ساخت^(۴) مرصع بر اسب بور^(۵) سوار
و ترکش زر اندود بر کمر بسته و دم شیر در ترکش آویخته و کلاه شاهانه

(۱) در نسخه ج ، مستعد شده جانب قلعه از هر چهار طرف ریز کنند .

(۲) در نسخه الف و ب ، فتح است - بعد تقرر این خواب عادل شاه از

خواب برآمد .

(۳) پرتاب بر وزن مهتاب مساتی که میان موضع رها کردن تیر و محل افتادن تیر واقع

باشد و اطلاق آن با تیر شائع است - فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۵۶ .

(۴) ساخت در فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۲۳۰ نوشته که در هر دو سه فرهنگ

و برهان براق (سامان و اسباب) زین و بند و بار زین آورده و دوال و نسطه رکاب

گفته اند .

(۵) بور - اسب سرخ رنگ را گویند که سرخنگ مشهور است و بهندی سرنگ

نامند - فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۵۰۱ .

بر سر لج نهاده و برو^{۱۱} اتاغه از پر سیمرخ زده از پیش آمد -
 آن نازنین برو سلام کرد - هر دو باتفاق یکدیگر راه صحرا گرفتند - مردم
 بادشاهی که آن دختر را بصحرا برده بودند ازین^{۱۲} مقدمه عجب العجایب که از
 عالم غیب بود مشاهده نموده حیران ماندند - در طرفه العین از نظر ایشان
 غایب شدند - آخر برگشته آمدند - و این ماجرا بعادل شاه عرض نمودند -
 دانایان دهر که در آنجا حاضر بودند نیز حیران ماندند - بعد از آن منادی
 کردند که لشکر از چهار سو مستعد شده^{۱۳} روی بقلعه نهادند - از قضای
 الهی هیتی چنان بمردم قلعه درافتاد که از خود پیغام دادند - که اگر
 داؤد خان عهدنامه امان از پادشاه بیارد ما این قلعه بملازمان پادشاه سپرده^{۱۴}
 بمخدمت آئیم - داؤد خان این پیغام بمخدمت عادل شاه رسانید - عادل شاه
 در حیرت^{۱۵} ماند - فرمود داؤد خان من ازین قلعه بجان آمده بودم
 که چندین مسلمانان تلف شدند و میشوند - و این قلعه بدست
 من نمی آمد - خواستم که ترک داده بسوی گوالیر باز گردم - اما

(۱) اتاغه - در فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۸۸ نوشته اتاغه ضم اول و بجای
 قاف غیر معجمه نبر آمده یعنی کلنی که از پرهای بعضی مرغان سازند و این لفظ ترکی است
 و با لفظ زدن و افتادن و داشتن مستعمل و در نسخه ج کج نهاده - و اتاغه از پر سیمرخ
 نیز بر سر زده . . .

(۲) در نسخه ج این مجوبه را که از عالم غیب بود . . .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب و لشکر از هر طرف ساخته جنگ شود روی خلمه . . .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب - سپرده راجه بمخدمت آید . . .

(۵) در هر دو نسخه الف و ب در سائید عجب ماند فرموده . . .

امتحان قول درویش می کردم - اَلْحَمْدُ لِلَّهِ که اثری پیدا آورد -
تو برو - عهد نامه امان من بایشان ببر - داؤد خان هم چنان کرد - راجه
در گلو فوطه^{۱۱} انداخته بدرگاه آمد^{۱۲} - و قلعه را خالی نموده^{۱۳}
بملازمان پادشاهی سپرد - و پیشکس بسیار از خزانه و پیلان و اسپان
خوب بخدمت عادل شاه گذرانید - پادشاه آن قلعه بداد خان سپرد -
و از آنجا مظفر و منصور بگواپیر آمده

چون دو سال از جلوس برآمد - و امور سلطنت^{۱۴} رو بتازگی
نهاد - بامرا درشت مزاجی پیدا آورد - و هر یک را بهر بهانه تلف
می کرد - بقالی بود هیمو نام که در بازار کیالی^{۱۵} می نمود - از بعضی
امور نزد او دخل یافته - روز بروز اعتبار او نزد عادل شاه زیاده
می شد^{۱۶} - رفته رفته صاحب مدار و اختیار گشت - چنانکه اکثر کارهای
پادشاهی از او ساخته شد - درین اثنا جنید خان پسر احمد خان که والی

(۱) فوطه - بالضم و فتح طاء مهمله - کرسد و حامه یا دوحه و دستار و رء مال -

فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۹۲۲

(۲) در نسخه الف . رو بدرگاه آورد .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب . خالی نمود و خزانه بسیار و پیلان .

(۴) در نسخه الف . سلطنت ازو تازگی از سر گرفت باهرا .

(۵) در نسخه ج . در بازار روزگار می کرد بدرگاه او دخل یافته روز بروز .

(۶) در نسخه ج و عادل شاه ترقی یافته بود صاحب مدار گشت .

بیانه بود^{۱۱} و فوج داربی صوبه باو تعلق داشت بنی ورزیده بعضی پرگنات که نواحی اجمیر^{۱۲} بود تاراج نمود - و زن و بچه مردم اسیر ساخته غنایم بسیار بدست آورد -^{۱۳} و سپاه کثیر گرد ساخته چیره دستی کردن گرفت .

دران هنگام عادل شاه بطرف چنار رفته بود - داؤد^{۱۴} خان که صوبه گوانیر داشت - جمعی گرد آورده بچنگ او رو نهاد - هفده پیل^{۱۵} بادشاهی همراه داشت - نزدیک دیه کولا پور^{۱۶} که در نواحی شاه پور است بدو بهم پیوست - چنانچه جنگ عظیم شد - در حمله اول جنید خان^{۱۷} داؤد خان را شکست داد - و اکثر مردم

(۱) در هر دو نسخه الف و ب : بیانه بود - و پسر او فوجدار اجمیر بوده او در اجمیر بنی ورزیده بعضی پرگنات .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب : نواحی اجمیر بود نه ب و تاراج ساحه زن و فرزندان اسیر ، و در نسخه ج ، نواحی اگره بود .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، بدست آوردن مردم بر بخت و سپاه اکثر برو گرد آمدند و چیره دستی کردن گرفت - درین اثنا عادل شاه ،

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، چنار رفته بود - حال حال که در گوانیر بود جمعیت کرده باو رو نهاد ،

(۵) در نسخه الف ، هفده پیل ما خود برد - نزدیک ،

(۶) در هر دو نسخه الف و ب ، کولا پور ،

(۷) در هر دو نسخه الف و ب ، نواحی لدانه بود باو بهم پیوست ،

(۸) در هر دو نسخه الف و ب ، جنید خان جمال خان را ،

خوب^{۱۱} داؤد خان بقتل رسیدند - چون این خبر بعادل شاه رسید مضطرب گشت - هیمو عرض نمود که خداوند عالم اگر پاره سپاه بمن^{۱۲} همراه نمایند جنید خان را براه راست آرم یا سر خود باو سپارم - عادل شاه نخست او را بسبکی^{۱۳} ذات او دیده ابا نمود - بعد ازان بابر ام او چار تا چار راضی گشت - سه هزار سوار و^{۱۴} پنج پیل باو داده رخصت نمود - هیمو با سپاه روان شد - جنید خان از شکستن^{۱۵} داؤد خان چیره گشته - هیمو را بخاطر نیاورده گفت که او را سائسان اسپ من از میخها سر خواهند کوفت - دولت خان را که خدمت اسپان جنید خان می کرد با فوج کلان فرستاد - گفت او را نخواهی کشت - زنده دستگیر ساخته بحضور^{۱۶} من آری و خود بشکار پلنگ رفت .

چون تکبر نامناسب است دولت خان چیره دست شده رفت - چون روز بآخر رسیده بود بیک گروه^{۱۷} این طرف از لشکر

(۱) در هر دو نسخه الف و ب در مردم خوب او قتل رسیدند غنایم و پیلان و اسپان

همه رد چون این خبر .

(۲) در نسخه ج . بمن دهد .

(۳) در نسخه الف و چهار پیل .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب . جلال خان .

(۵) در هر دو نسخه الف و ب . بحضور خواهی آورد رخصت نمود و خود .

(۶) در نسخه ج . یک گروه از لشکر هیمو رفته فرود آمد .

همو نزول نمود - سخنهای لاف و گراف گفته فرستاد که گیدی^(۱)
بقال - ترا بحرب چه نسبت - بترازو و سنگ همرنگ باش - همو
جواب فرستاد - بخواب^(۲) خرگوش گذرانید - چون شب درآمد افغانان
را طلبید و گفت که اول ایشان سپاه ما را شکست داده اند از آن رو
چیره دستی دارند - فردا آن روزی ست که اگر شما دادِ دلاوری
داده بر روی میدان چابک دستی نمائید امید^(۳) نصرت است - افغانان
یکدل شده قرار دادند که جان بر کف دست^(۴) نهاده انشاء الله تعالی
بکارزار درآئیم - و دست بردی نمائیم - نصرت بخشنده حق تعالی
است .»

(۱) دو نسخه الف و ب و گیدی و گید بکسر اول و سکون نانی و ذال اجد مرع
گوشت رما را گویند که غلبواج است و او نش ماه بر و شش ماه ماده می باشد و بعضی گویند
یک سال بر و یک سال ماده است و سایر آنست که کسی را رجولیت و غرت و حمیت باشد
نگید صبت کند و گیدی گویند - برهان قاطع صفحه ۶۶۲ - در فرهنگ اندراج جلد سوم
صفحه ۳ بر بعد نقل این معنی مذکور برشته یکی پادشاهان هند گفته

با ما چه کرد دیری ملا جلال گیدی (ملو غلام گیدی)

از مصطفی شنیدی لایخیری عبیدی

مصرعه اول از مقوله شیرشاه است و مصرعه دوم از مقولته شیخ عبدالخلیل است - ببینید
صفحه ۲۱۲ .»

(۲) خواب خرگوش کنایه از عاقل بودن و غفلت و تعامل باشد - برهان قاطع

صفحه ۳۰۳ .»

(۳) در نسخه الف « امید فتح است و شرح رو پیش تحت عادل شاه شویید -

افغانان .»

(۴) در نسخه ج « دست نهاده کارزار نمائیم - فردا .»

فردا چون آفتاب پردهٔ ظلمانی^{۱۱} شب بدرید دولت خان
 سپاه را آراسته به نبردگاه رسید - هیمو نیز بمیدان درآمد - دلاوران
 جانبین باهم در^{۱۲} آمیختند - تائیدات آسمانی بر اعلام عادل شاهی سایه
 انداخت - دولت خان کشته^{۱۳} شد - و سپاه رو بگریز نهاد -
 هیمو تا دو گروه تعاقب آنها نمود - اکثر اوشان را بقتل رسانید -
 معدودی چند ازان لشکر بهزار حیلہ جان از تیغ بهادران شاهی سلامتی
 بردند - باین خبر جنید خان که سر بفلک برافراخته بود - سرنگون
 گشت - فرمود که سپاه ساخته نبرد شود - کوچ^{۱۴} بکوچ بوقت
 شام قریب لشکر عادل شاهی رسیده نزول نموده عرض لشکر خود نمود -
 چون خیلی مردم از اطراف و جوانب^{۱۵} بهم رسانیده بود هشت هزار سوار
 و سه هزار پیاده در قلم آمد و ده پیل جنگی و توپخانه بسیار - شب
 با مردم خود در دلنوازی بسر برد - هیمو ازین طرف سپاه او دیده
 حیران ماند^{۱۶} و سراسیمه گشت - چه همگی سه هزار سوار^{۱۷} همراه

(۱) ظلمانی متخین - معنی تاریک و این مسرت است به ظلم که متخین است نه تضم
 معنی تاریک شدن الف و نون ماقبل بای نیست در محض محل زاید آرند چنانکه در بودای
 و حمدانی و حسانی - فرهنگ استخراج جلد دوم صفحه ۵۵۰

(۲) در نسخه ج ، در آمیختند و نبرد ساختند - تائیدات ، ر

(۳) در نسخه ج ، کشته شد و اکثر سپاه او بقتل رسید - باین خبر جنید ،

(۴) در نسخه الف ، کوچ کرده بجهت حرب روان شد بوقت شام ،

(۵) در نسخه الف ، گرد کرده بود ،

(۶) در هر دو نسخه الف و ب ، حیران ماند - چون همگی ،

(۷) در هر دو نسخه الف و ب ، چون همگی سه هزار سوار آورده ،

داشته - و اکثر سپاه او زخمی بوده - مشورت کرد که ما روزانه باین لشکر بر نمی توانیم آمد - مصلحتی در دل من جای یافته ^{۱۱} اگر رای شما که صاحب شمشیر اید قرار گیرد امید فتح است - همه افغانان گفتند که رای ما رای ^{۱۲} تست - هیمو گفت مصلحت آن است که شبخون بر ^{۱۳} ایشان زنیم - هر چه بادا باد - آنگاه دو هزار و پانصد سوار ^{۱۴} چیده - چهار فوج چهار سردار مقرر ساخته هنگام پاس آخرین شب از ^{۱۵} چهار طرف آواز نفازه ^{۱۶} نموده در لشکر غنیم گیراگیر در آمده دست بقتل بریم - باین قرار سپاه مستعد ساخت

چون آن ساعت رسید سه بهر شب لشکر غنیم بچوکی و بهره ^{۱۷} بیدار بودند پاس آخرین سلاح از تن کشاده در خواب رفتند - چون سپاه منام بر کشور چشمان ایشان مستولی شد - ^{۱۸} این سپاه خونخوار از

(۱) در هر دو نسخه الف و ب و دل من قرار یافته که اگر رای

(۲) در هر دو نسخه الف و ب و رای رای شما است .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب و بر لشکر ایشان اتمیم .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب و سوار چیده یک فوج است - و یک هزار سوار همراه

خود بکار مقرر کرد که هنگام و در نسخه ج و سوار همراه داشت - چهار فوج .

(۵) در هر دو نسخه الف و ب و از دو طرف .

(۶) در نسخه ج و آواز نفازه گیراگیر در لشکر غنیم در آیند برین قرار .

(۷) چوکی و بهره بمعنی باستانی است و بهره دار و چوکیدار - پاس در و محافظت

کننده را گویند - فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۵۹۹ - و صفحه ۱۹۹ این کتاب - نوٹ (۶) و

(۸) در هر دو نسخه الف و ب و سپاه عادل شاه از چار .

چار جانب تمک بسته برافتادند - اجل ایشان را باواز نقاره و کرنای
بیدار ساخت - هیمو ایشان را فرصت سلاح بستن نداد - ^(۱) دست
به تیغ برده آن چنان قتل شد که جوی خون روان گشت - چون جنید خان
کار از دست رفته دید ^(۲) با معدودی چند جان را بدر برده به بیانه روی
آورد - دیگر هرکرا اجل نرسیده بود بدر رفتند - باقی همه طعمه تیغ بیدریغ
گشتند - چون آن چنان فتح روی داد ^(۳) غنائیم آن از اسپان و شتران وغیره
بخدمت بادشاه رکاب گران کرد - و از پیشتر فتح نامه روان نمود - عادل شاه
از رسیدن آن شادیا کرد و نقاره شادی بلند آواز نمود - بعده هیمو
با غنائیم بیقیاس آمده زمین خدمت ^(۴) بوسید - نشان جنگ و فتح یافتن یک
یک عرض نمود - و آن غنائیم که آورده بود یک یک بنظر اعلیٰ گذرانید -

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، نداد - افغانان دست به تیغ برده قتل عام ساخته در میان
شکر گذشتند - سپاه هیمو در میان یکدیگر هتل رسید آنها رو گریز آوردند و از لشکر
پادشاهی قتل رسیدند - جنید خان چون کار از دست او

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، رفته دید تنها بدن جان را عیبت نمود و رو به
بیابان نهاد - دیگر هرکرا اجل نرسیده بود بدر رفتند باقی همه طعمه تیغ شدند - انصه حق تعالی
چون آنچهان فتح نمود ،

(۳) در نسخه الف ، چنان فتح نمود - غنائیم و دو صد شتر و حجر و شمشیر را
شکاری نمود - گرفته یاره آنها را بسپاه داد که جلالت نموده بودند - باقی بخدمت عادل شاه
رکاب گران ساخت و پیش آمدن خود دو روز فتحنامه بحضرت روان نمود بعد آن با غنائیم
بیقیاس بدرگاه آمد - نشان جنگ ،

(۴) در نسخه ج ، خدمت بوسید - عادل شاه بخدمت ارغوانی ،

و دست بسته پیش تخت ایستاده شد - عادل شاه او را بخلعت ارغوانی که
دامن و گریبان آن گوهر^(۱) آمود بود سر بلند گردانید - هیمو عرض نمود که
من کترین بقالم از دست من چه آید - اقبال حضرت این کار کرد - اما
تیغ^(۲) و همت این جوانان سبب شد - بهتر آنست که اول پادشاه اینها
را نوازد^(۳) - عادل شاه او را تحسین نمود - همه افغانان را که در میدان
داد دلاوری داده بودند سروپا^(۴) داد - کار هیمو ازان جنگ روی
در ترقی نهاد - و صاحب مدار و اختیار گشت -
روزی در هنگام^(۵) بارعام که عادل شاه نیامده بود همه امرا

(۱) دو نسخه ج ، گوهر آموده ، در فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۶۷ ، آمود بروزن
آلود یعنی برآمدت و برآمدت و ساخت کرد و بهماز برشته کشیدن جوهر و امثال آن اطلاق
کنند شیخ نظامی فرموده -

گزارنده صراف گوهر فروش سخن را گوهر بر آموده گوهر

و آموده بروزن نسوده لعل و مروارید و امثال آن را گویند که در رشته کشیده شده باشد -
و تراسته و پیراسته را بر گویند - و مصدر آن آمودن است که یعنی تراستن و آراسته
شدن است -

(۲) در نسخه ج ، اما دست و تیغ این جوانان کار کرد .

(۳) در نسخه الف ، نوازد - پادشاه بر سخن او آفرین نمود - از هر آنکه در آن میدان
جلادت بوضع آمده بود همه را بخواست و بهمناسب بلند و خلعت ارجمند سر بلند شدند -
کار -

(۴) سروپا - یعنی خلعت - فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۲۱۲

(۵) در نسخه الف ، روزی در هنگام بر آمدن عادل شاه امرا در بار عام نشسته بودند -

تقسیم جاگیر می شد - ابراهیم -

در بارِ عام نشسته بودند - حرف از هر جا در میان می‌رفت -
 ابراهیم خان که خواهر عادل شاه در خانه او بود درآمد - همه امرا
 بتعظیم او برخاستند - تاج خان که از امرای کبار بود و صاحب شمشیر
 و دلاور بر جای خود ماند - ابراهیم خان رنجید و نقاضت او در
 دل داشت - چون چند روز برین برآمد - روزی تاج خان بسلام
 عادل شاه می‌رفت - ابری تیره بود - درون دروازه ارک که جای تاریک
 بود نظام^(۱) خان نامی افغان شمشیر بر تاج خان انداخت - اما زخم
 کاری نیامد - دران غول مردم او بدر رفت - تاج خان این معنی
 بتحریک ابراهیم و عادل شاه دانست - بعد هفته که بزخم او التیامی
 پیدا آمد روزی سامان خود و سپاه نموده از گوالیر برآمد -
 و روی بطرف بنگاله نهاد - بعد دو ساعت خبر بعادل شاه رسید -
 فوجی^(۲) گران بدنبال او فرستاد چنان که جنگ عظیم شد - بزور
 بازویی شمشیر بدر رفت - سپاه شاهی برگشته آمد - بعد از آن تاج خان
 نزد احمد خان که والی جونپور بود و باو خویشی داشت رفت -
 عادل شاه فرمان صادر کرد که تاج خان را تسلی نموده فرستد -
 که^(۳) این کار از من نشده - از دشمن او بوقوع آمده - چندانکه
 احمد خان تسلی نمود - تاج خان بآمدن راضی نشد و از آنجا متوجه بنگاله

(۱) در نسخه ج ، نظامی نامی افغان ، .

(۲) در نسخه الف ، فوجی عظیم در عقب ار روان نمود ، .

(۳) در نسخه الف ، تسلی نموده فرستاد که تاج خان و همه خورده رفته این کار ، .

گشت^(۱) - بعد از آن از واسطه بعضی واهمه - عادل شاه بامرایان نقاضت پیدا کرد - دولت خان نیازی^(۲) و فیروز خان کاکر را کشت - از کشتن این دو امرا که ستون پاشاهی او بودند بیخ سلطنت خود را برکند - بعد از آن نصیب خان سروانی و اسماعیل خان و آله داد خان میانه و نظام خان^(۳) را در حبس انداخت - ابراهیم که خواهر عادل شاه در حباله او بود بشوی خود محبتی داشت او را گفت که ما را چنین معلوم می شود که عادل شاه در فکر نست که ترا نیز تلف نماید - او ترسید - از گوالیر گریخته بدهلی رفت - چون عادل شاه از رفتن او آگاه شد فوجی گران در دنبال او روان کرد - چنانکه در نواحی آگره جنگ واقع شد^(۴) شکست عظیم بر سپاه پادشاهی افتاد

(۱) در نسخه ج . بنگاله گشته بعد از آن عادل شاه بامرایان نقیض پیدا آورد .

(۲) در نسخه الف دولت خان جوانی .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب - نظام خان شاهوخیل ایشان را پیش (در حبس) انداخته - روز بروز امرا بد پیش آمده ب ابراهیم خان که امرای کبار و خواهر عادل شاه در خانه او بود - زوری غزون (خانه) برادر خود رفت - از بعضی کسیرک که باو نسیم اتحاد داشتند معلوم کردند که پادشاه بشوی تو حاضر بد دارد و بهانه می خواهد - او با شوی خود اخلاص بر کمال داشت بشنیدن این مقدمه دود از نهاد او برآمد از آنجا زود بیرون آمد - و بخانه رسید و این ماجرا با ابراهیم در میان آورد - ابراهیم ترسید از گوالیر .

(۴) در نسخه ج واقع شد - لشکر پادشاه را هریمت داده بدهلی در آمد و خطبه

و سکه بر نام خود برخواند .

ابراهیم شاه

ابراهیم خان مظفر و منصور بدھلی آمد - و خطبہ خود پر خواند -
جلال خان کہ در صوبہ سرھند بود او نیز با ابراهیم خان پیوست -
و خزانه^{۱۱} کہ دران صوبہ از پرگنات جمع شدہ بود باو داد - محمود
بیگ^{۱۲} و نظام خان و الف خان نیز بیعت نمودند چنانکہ نزدیک^{۱۳}
ہشت ہزار سوار بر ابراهیم خان گرد آمد - صاحب خطبہ و سکہ گشتہ
علم مخالفت برافراشت^{۱۴} - عادل شاہ درین ایام بچنار رفتہ بود - خبر
ضغیان ابراهیم شنیدہ^{۱۵} در گوالیر آمد - نصیب خان و آلہ دادخان را از
قید خلاص نمودہ تسلی داد و سروپا ارغوانی و ہشتاد ہزار روپیہ از
خزانه باآنها داد^{۱۶} تا سرانجام و سامان نمایند - بوقت رخصت النفات
و دلجوئی بسیار نمود - یک یک پیل و کمر خنجر مرصع عطا فرمودہ بر
ابراهیم تعین نمود - این دو امر با شوکت تمام از گوالیر روا روی نمودہ
بدھلی رسیدہ ایشان نیز با ابراهیم^{۱۷} پیوستند - چون خبر سازش ایشان
بعادل شاہ رسید - بی دل گشت کہ امرای کبار بدو^{۱۸} پیوستند .

(۱) در نسخہ ج ، خزانه آنها بنودادہ ،

(۲) در نسخہ الف ، محمود خان یونک .

(۳) در نسخہ الف ، نزدیک بہ ہزار سوار بر ابراهیم .

(۴) در نسخہ الف ، مخالفت برپا نمود .

(۵) در نسخہ الف ، شید کوچ کوچ در گوالیر .

(۶) در نسخہ الف ، بانہا مساعدت دادہ .

(۷) در نسخہ ج ، با ابراهیم خان در ساختند .

(۸) در نسخہ الف ، امرای کاری بدر ساختند .

درین اثنا راجه اندردون در اجین بی سامانگی بادشاه دیده بنی
 ورزید - عادل شاه بامرایانی که باو اتفاق داشتند از گوالیر برآمده بکوچ
 متواتر در نواحی اجین رسید - راجه از آمدن سپاه پادشاهی خبر یافته
 برادر زاده خود را که تارا چند^{۱۱} نام داشت با یاره سپاه در اجین
 گذاشته و خود با لشکر بسیار ده گروهی از اجین برآمده مقابل لشکر
 پادشاهی شد - عادل شاه - نظام خان سور و فتح خان سروانی را بچنگ
 نامزد کرد - ایشان با افغانان بکدل^{۱۲} با راجه در حرب پیوستند - اول
 راجه جان^{۱۳} برکف نهاده چنان جنگ نمود که اکثر افغانان کاری
 بشهادت^{۱۴} رسیدند - نزدیک بود که لشکر سلطانی رو بگریز نهاد -
 عادل شاه دو پیل که بسیار براه^{۱۵} رفتن آنها اعتماد داشته و دو
 اسپ صرصرتگ قریب خود داشته^{۱۶} بران شد که چون نظام خان
 و فتح خان روی گردان شوند من علامات شاهی را گذاشته بطرف
 چنار درگریز شوم - نظام خان و فتح خان نیز خیال داشتند که
 چون اکثر افغانان خوب از غلبه کافر شهید شدند - با چند معدودی

(۱) در نسخه ج ، که خواجه تارا چند می گفتند ، ،

(۲) در نسخه الف ، بکدل و صاحب شمشیر با راجه بچنگ پیوستند ، ،

(۳) در نسخه الف و ب ، حاد بر کمر بسته ، ،

(۴) دو نسخه ج ، بروی میدان افتادند عادل شاه ، ،

(۵) در نسخه ج ، بسیار راه ایشان اعتماد ،

(۶) در نسخه الف ، داشتی ساخته شد که نظام ،

مانده‌ایم از دست ما چه آید^(۱) - درین فکر بودند که از معرکه بدر شوند - ناگاه از قضای سبحانی زنبورکی^(۲) از لشکر سلطانی کشاد یافته^(۳) بجائی که راجه اندردون از سپاه خود پیشتر ایستاده بود به پیشانی او خورد - کاسه سرش ریزه گشت و مغز سر او چون پنیر از هم ریخت - چون سپاه آن لعین^(۴) حال برین منوال دیدند^(۵) رو بگریز نهادند - نظام خان چون دید که سپاه کفار یکباره منحرف گشته دانست که^(۶) چیزی حادث شده است - از این طرف افغانان حمله^(۷) آوردند و کافران پراکنده شدند - چون جائی که راجه ایستاده بود رسیدند راجه را بخاک و خون افتاده دیدند - شکرانه بجا آوردند و فتح نامه بعاقل شاه^(۸) نوشتند که از تائید الهی راجه کشته شد - بادشاه زود

(۱) در نسخه الف . چه آید مهر آنت که بدر رویم درین فکر بودند که بفضای تارک

و تعالی زنبورکی .

(۲) زنبورک - بوپ کوچک و قنک بزرگ بپایند قنک - ساروت و گلوله پر

کرده آتش زدند - فرهنگ اناراج جلد دوم صفحه ۳۰۰ .

(۳) در نسخه ج . خلاص یافته .

(۴) در نسخه الف و ب . چون سپاه راجه .

(۵) در نسخه ج . لعین بدین حال دیدند .

(۶) در هر دو نسخه الف و ب . که چیزی حادثه بانها افتاد .

(۷) در نسخه ج . حمله آورده جائی که راجه ایستاده بود - چون آنجا رسیدند آن لعین

را در خاک و خون یکسان دیدند و فتح نامه .

(۸) در نسخه الف و ب . بعاقل شاه فرستادند که زود بطرف اجین راهی شود پادشاه

از کلوخانه غیب حیران ماند تعاقب بی عاقبتان بوده تا باجین رسید - مردم راجه تا یک بهر دست

و با زدند عاقبت پراکنده شدند - زن و بچه اندردون اسیر آمدند .

متوجه اجین شود - عادل شاه شکرانه بجا آورده به تعاقب آنها روان شد -
 سرعت به اجین رسید - برادر زاده راجه پاره جنگ نموده گریزان گشت -
 زن و بچه راجه اندردون اسیر گشته^{۱۱} و غنائیم از اسب و شتر و فیل و زر
 و زیور و اسباب و جامه چندان بهم رسید که ساها بایشان کفایت نمود - بعد
 آن نصرت عادل شاه چند گاه در زمین مالوه بسیر و شکار بسر برد^{۱۲}

درین اثنا فرصت یافته ابراهیم خان با قوت و شوکت گشت - از
 تحصیل پرگنات صوبها زر فراوان جمع آورده جا بجا تعیین مردم نموده
 از دهلی تا رهتاس در تصرف او درآمد - چون عادل شاه از مالوه
 بگوآلیر آمد از غلبه ابراهیم و جمعیت لشکر او شنیده^{۱۳} حیران ماند - بخاطر
 آورد که تا خود به مهم او نرود کار پیش نمی رود - فرمود تا کارخانها
 طیار نمایند - درین اثنا^{۱۴} منصور خان از امرای کبار که خواهر عادل
 شاه در حباله نکاح او بود - عادل شاه از بهادری او و اهمه بخاطر داشته

(۱) در نسخه ح ، کشته چندان غنایم و اسبان و پیلان که چه نویسد غنایمی بدست
 افغانان رسید که سالها .

(۲) در نسخه ح ، سر برده - درین فرصت ابراهیم خان با قوت و شوکت گشته خزانها
 جمع آورده و جمعیت برو زاده گشته از تهابسر تا رهتاس سراسر در ضبط او درآمد بعضی افغانان
 تا دهلی دست برد نمودند .

(۳) نسخه ح ، شنیده خواست تا خود بدفع او نمی رود کارش نمی آید درین اثنا .

(۴) در نسخه الف و ب ، درین اثنا منصور خان جوانی شمشیرزن و دلاور بود
 و خواهر خورد (عادل شاه) در خانه او بود - عادل شاه چون واهمه از او در دل داشت خواست
 او نیز مثل ابراهیم خان سرکشی نکنند در چشم او میل کشد یا بکشد - زن او که خواهر عاد
 شاه بود از بعضی خیرها معلوم نموده شری خود را آگاه کرد که من از بعضی جا یاقه که عادل
 شاه ترا می خواهد که میل کشد - اگر حیات خود خواهی اربعا بدر رو - منصور خان اول
 از ما فی الضمیر یافته بود - زن گفت که چهار هزار سوار نوکر قدیم تو آید .

که اورا دبر سازد - روزی زن منصور خان در محل برادر آمد - یکی از گیزگان در محلی در خدمت او بوده - انواع انعام و اکرام درباره او نموده بود - اورا خبردار کرد که عادل شاه می خواهد که منصور خان سور را نیز قتل نماید و ترا ازو جدا سازد - خواهر عادل شاه این ماجرا شنیده زود از آنجا بخانه خود آمد و شوهر خود را خبردار گردانید - که عادل شاه در فکر تست - من بتارموی تو صد برادر همچو او فدا سازم - چهار هزار نوکر تست - و "من زر و زیور مرصع بسیار دارم - آن فروخته نوکر جدید نگاه دار و بدر شو - چنانچه ابراهیم خان مردی نموده بدر رفت و ملک را در ضبط آورد - تو نیز از معرض هلاک بدرآی" و ولایتی را در تصرف درآر - منصور خان سامان نموده در شبی که عادل شاه در پیاله بود با چهار و پنج هزار سوار جرار از گوالیر برآمده روانه شده بدلی رسید - و با ابراهیم خان ملاقات نمود - دو سه روز مجلس گرم داشته بعد درخواست نمود که خدای تعالی ترا صاحب سکه و خطبه گردانیده و ملک بسیار در تصرف تو^{۱۲} آمده - اگر ملک پنجاب را بمن گذاری درباره من احسانی بجا آری - ابراهیم خان از غرور جوانی و خزانة و سپاه راضی نشد .

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، من زریه و جواهر بسیار دارم فروخته چاکر نگاهدار .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب : بدرآئی - منصور خان فکر آن رد که جوی مردان

کرده بود بخاطر آورده روزی به نهانه شکار رفت که جاسوس خبر آورد که عادل شاه در پیاله است از گوالیر برآمد - سپاه و اسباب بیشتر برآورده بود روان کرده بدلی .

(۳) در نسخه ج ، تصرف تو در آورده .